

نظام ۵۰۰ ساله استبداد

کیهان  
تک شماره - ۱۵ ریال  
دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ - ۱۴ ربیع الاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۳۶

# شیان انقلاب مهر هاراد

طرح و عکس روی جلد : مهدی

تسخیر  
کیهان

یونس جوانرودی

اشعار  
حائم  
تهران - روبروی دانشگاه  
قیمت پانزده تومان و نیم

روز  
داد  
انقلاب  
خلق

ویل  
پری بد هید

# تسخیر کیهان

یونس جوانرودی

## فهرست

صفحه ۵	پیشگفتار
صفحه ۱۹	فصل یکم - زمینه کلی کار مطبوعاتی پیش از سقوط شاه
صفحه ۴۵	فصل دوم - مطبوعات در آستانه قیام ضد سلطنتی
صفحه ۶۵	فصل سوم - مطبوعات در دوران کوتاه آزادی
صفحه ۹۲	فصل چهارم - کیهان پس از قیام بهمن ۵۷
صفحه ۱۲۱	فصل پنجم - یک تحول حرفه‌ای "تاریخی"
صفحه ۱۴۳	فصل ششم - انجمن اسلامی کیهان
صفحه ۱۷۷	فصل هفتم - پایان کارزار، فتح کیهان
صفحه ۱۸۷	تقویم رویدادها پس از تسخیر کیهان
صفحه ۱۹۸	ضمیمه‌ها

## مقدمه

پیش از آنکه پژوهش برای نوشتن این کتاب را آغاز کنیم، برای ما که رابطه مستقیمی با روزنامه و مؤسسه کیهان نداشته‌ایم چنین می‌نمود که غور و بررسی دربارهٔ مسأله‌های چون کیهان که ظاهراً "همه جنبه‌های مربوط به آن شناخته شده و" در خط به خط صفحات آن منعکس است" (!) کار ساده‌ایست. در عمل دیده شد که انتظار ما تا چه حد نابجا بوده است. در عمل دیدیم که مسأله کیهان به گوه یخی می‌ماند که در زیربخش قابل‌رویت آن بخش عظیمی پنهان و عملاً "دست نیافتنی است. این بخش اخیر، عمدتاً "مسائل مربوط به مالکیت، مدیریت و روابط ویژه" مؤسسه کیهان و گردانندگان آن با حاکمیت را دربر می‌گیرد که رویدادهای یکسال‌ونیم اخیر و تصرف کیهان به ابهام و پیچیدگی آن افزوده است. در مقابل، مسائل بخش‌هایی که مستقیماً "به تولید روزنامه مربوط می‌شود (تحریریه، کارگری) و همچنین محتوای روزنامه و زمینه‌ها و بازتاب‌های اجتماعی و سیاسی آن به حد کافی قابل لمس بوده و حتی تا اندازه‌ای ما را به شناخت بخش غیر قابل رویت "گوه یخ" رهنمون شده است. در تهیه این کتاب که اساساً "با پرسوجو، مصاحبه با افراد ذینفع در مسأله کیهان، مراجعه به آرشیوهای مختلف و استفاده از منابع گوناگون انجام شده، توانسته‌ایم از یاری کمابیش سخاوتمندانه مطبوعاتی-ها، بخصوص بسیاری از روزنامه‌نگاران و کارکنان کیهان استفاده کنیم. و از همین‌روست که فکر میکنیم در انعکاس واقعیت‌های مربوط به بخش "مطبوعاتی" مسأله کیهان موفق‌تر و دقیق‌تر بوده‌ایم.

در مورد جنبه‌های مالی و اداری مسأله گیهان ، برعکس کار ما بسیار مشکل ، بهره‌جویی و نظرخواهی از افراد وارد در کار تقریباً " محال و استفاده از اطلاعات گسان ناوارد غیرقابل اطمینان بوده است . پس از تحولات یکسال‌ونیم اخیر چگونه میشد انتظار داشت که بیگانه‌ای چون ما را به سردابهای پراز رمز و راز مالکیت و مدیریت گیهان ، این بخش عظیم گوه یخ " راه دهند ؟

بنابراین وظیفه خود میدانیم که بگوئیم که ممکن است بعضی از روایت‌های ما از واقعیت‌های مسأله گیهان بحد کافی دقیق ، عمیق و بی‌طرفانه نباشد و یا آنکه رویدادهای مهمی را از قلم انداخته و به مسائلی ، بیش از حد آنها اهمیت داده باشیم . در این راه همچنین ممکن است حقی از بعضی گسان پایمال و حق بعضی دیگر فراموش شده باشد که از آنان پوزش می‌خواهیم .

با سپاس از همه گسانی که ما را یاری داده‌اند این کتاب را به دوگروه تقدیم می‌کنیم : گارگران گیهان ، که از اینهمه گشرو واکش جز اربابانی تازه بهره‌ای نیافتند ، و گروه تهیه‌کننده روزنامه " گیهان آزاد " که در برابر موج سهمگین تزویر و ریا و زور به سکوت نشست و نهالی تازه را بر افراشت که جوانمرگی آن ، چیزی از شگوهش نگاست .

سی‌ام تیرماه ۵۹

یونس جوانرودی

## پیشگفتار

همگام با تحولات سیاسی و اجتماعی که به قیام بهمن ۵۷ منتهی شد، و بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی ناشی از این قیام، رویدادهائی بسیار مهم بر روزنامه کیهان گذشته که در خور بررسی و تعمق است.

آنچه این بررسی را ایجاب می‌کند، تنها این نیست که کیهان بعنوان یک نهاد مهم اجتماعی، پس از پشت سر گذاشتن این تحولات، بهر حال مسأله‌های را پیش می‌کشد که باید در رابطه با دیگر نهادهای اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد و مناسبات تاثیر پذیری و اثرگذاری آن ارزیابی شود. اهمیت مسأله کیهان، به اعتقاد ما، در این نیز هست که تحولات آن به نحو بارزی به تحولات عمده‌تر و گسترده‌تر در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی کشور شباهت دارد و سرنوشت آن بمثابة نمونه کوچکی است از سرنوشتی که جامعه ایرانی پس از قیام بهمن ماه و زوال رژیم خودکامه پهلوی یافته است.

به عبارت دیگر، آنچه بر کیهان گذشته، از دو نقطه نظر متفاوت و در دو زمینه ظاهراً جدا از هم، قابل بررسی است: اول، مسأله خود کیهان، بعنوان یک موسسه بزرگ مطبوعاتی که بنا به خصلت خود از جریانهای اجتماعی مستقیماً تاثیر می‌گیرد و در مقابل، بر آنها اثر می‌گذارد. و بنابراین، بدیهی است که تغییر جریانهای اجتماعی ناشی از قیام بهمن ماه و تغییر رژیم کشور، بررسی و ارزیابی ماهیت تازه تغییر یافته آن را ایجاب می‌کند.

نقطه نظر دوم این است که به اعتقاد ما، میان ماهیت بسیاری از شیوه‌های حرکتی که به "تسخیر" روزنامه کیهان منتهی شد، و حرکت‌هایی که به استقرار حکومت کنونی انجامید، شباهتهای چشمگیری وجود دارد که از محدوده روابط

"ارگانیک" میان این دو پدیده، یعنی تسخیر قدرت و تسخیر یکی از ابزارهای قدرت، فراتر می‌رود. این شباهت آن چنان است که تحولات کیهان در دوران اخیر را الگوی کوچکتری از تحولات کلی جامعه ایرانی جلوه می‌دهد. گمان ما این است که از این نقطه نظر، ارزیابی رویدادهای کیهان را می‌توان بعنوان کلیدی برای درک و شناخت رویدادهای جامعه ایرانی بکار بست.

### کیهان، ابزار قدرت

تاثیر گذاری قابل ملاحظه مطبوعات بر رویدادها و تحولات اجتماعی، و همچنین تاثیر پذیری آنها از این رویدادها و تحولات، مطبوعات را بصورت یکی از مهمترین نهادها و ابزارهای اعمال قدرت درمی‌آورد. نقش ابزاری مطبوعات، بویژه در جوامعی اهمیت می‌یابد که در آنها، قدرت نه در دست توده‌های مردم یا طبقه گسترده‌ای از مردم، بلکه در دست قشرها، گروهها و خانواده‌های معدودی از قدرتمندان است.

در این گونه جوامع قشر سالار، یا گروه سالار که قدرت هم بدست عده‌ای معدود و هم در جهت منافع عده‌ای معدود اعمال می‌شود، ابزارهای قدرت نیز از یک طرف به تصاحب عده‌ای معدود در می‌آید و از طرف دیگر در جهت منافع همان عده معدود و وابستگان آنان عمل می‌کند. از سوی دیگر، انحصار قدرت در دست گروهی معدود طبیعتاً با انحصار ابزارهای اعمال قدرت، و محدودیت نسبی یا کامل دیگر گروهها و قشرهای اجتماعی در برخورداری از این ابزارها، و محدودیت نسبی یا کامل زمینه مبادله آزاد این ابزارها، همراه است. مجموعه این ملاحظات موجب می‌شود که در جوامع خودکامه و قشر سالار، مطبوعات عمدتاً نقش وسیله‌ای برای "ساختن عقیده"، و تحمیل آن به توده‌های مردم را ایفا کند. و می‌دانیم که "ساختن عقیده" تنها ارائه و تحمیل مجموعه‌ای از ارزشها و برداشتها در جهت اثبات حقانیت نظام فکری یک نظام اجتماعی نیست، بلکه همچنین جلوگیری از بروز و اشاعه ارزشها و برداشتهای دیگری است که یا با نظام فکری مورد نظر منطبق نیست و یا به منازعه با آن برمی‌خیزد. نقش مطبوعات در یک جامعه خودکامه فقط این نیست که از طریق تکرار و القای

مداوم ارزشهای فکری، آنها را تنها ارزشهای حقانی و قانونی قلمداد کند، بلکه این نیز هست که بطور مداوم با هر نوع ارزش دیگری در خارج از حیطه ارزشهای پذیرفته شده و رسمیت یافته مقابله و آنها را سرکوب کند.

از همین روست که در جوامع خودکامه، مطبوعات بصورت یکی از ابزارهای لازم اعمال و تحکیم قدرت جلوه می‌کند. در نتیجه وظایف مطبوعاتی آزاد در جامعه آزاد و متکی بر آرای اکثریت، در جامعه قشر سالار مسخ و به وظایفی کاملاً متضاد بدل می‌شود. بدین گونه نقش "انتقال خبر" مطبوعات آزاد، بصورت "القای اخبار نادرست یا جهت یافته" و یا تحریف کردن، و یا بطور کلی مسکوت گذاردن واقعیتها در می‌آید. بهمین گونه، نقش مطبوعات آزاد در تامین مواد اولیه لازم برای ساختمان آزادانه یک مجموعه فکری مستقل، بصورت ارائه و تحمیل یک مجموعه فکری از پیش ساخته و جهت داده شده در می‌آید.

رژیم خودکامه و بشدت مرکزیت یافته پهلوی بخوبی به این نقش مطبوعات وقوف داشت و از آن کمال استفاده را می‌کرد. در فصل‌های بعد خواهیم گفت که چگونه، و بر اثر چه جریان‌هایی، تسلط رژیم بر مطبوعات حالتی شدیداً انحصاری یافت تا جائیکه نهادهای مطبوعاتی، در عین حال که ظاهر خود را بعنوان موسسات خصوصی و "ملی" حفظ می‌کردند، یکسره سخنگوی هیات حاکمه شده بصورت یکی از ارگانهای دولتی در آمدند. محدود شدن تعداد موسسات مطبوعاتی و تبلور مفهوم مطبوعات در موجودیت تنها دو روزنامه "کیهان" و "اطلاعات" - بعنوان روزنامه‌های "ملی" - و "رستاخیز" - بعنوان ارگان حزب واحد حاکم - بیان روشن چنین وضعیتی است.

پس از زوال رژیم پهلوی و استقرار حکومت جدید اسلامی، سرنوشت مطبوعات و رابطه موسسات مطبوعاتی "ملی" یا عمومی با هیات حاکم، تغییر چندانی نکرد و برداشت انحصارگرایانه از نقش مطبوعات همچنان دوام یافت. گذشته از یک دوران کوتاه انتقالی، که بمدت فقط چند هفته دوام یافت و از روزهای شروع زوال جتمی خاندان پهلوی تا روزهای آغاز استقرار حکومت اسلامی طول کشید، استفاده انحصاری قدرت از ارگانهای بزرگ مطبوعاتی همچنان دوام یافته است.

مقامات حکومت کنونی واقعیت وجود چندین روزنامه کوچک متعلق به حزبها



و دسته‌های سیاسی و اجتماعی را بعنوان نشانه‌نکار ناپذیر وجود آزادی مطبوعات و تفاوت فاحش این رژیم با رژیم گذشته در زمینه مطبوعات قلمداد می‌کنند. این نظریه، در میان بعضی از نیروهای باصطلاح غیر مذهبی و خارج از حیطه هیات حاکمه نیز طرفدارانی دارد. اما نظری دقیق و بیطرفانه نسبت به نقش اساسی مطبوعات عمومی و "ملی" از یکسو و اثر مطبوعات حزبی و گروهی از سوی دیگر، ابطال چنان ادعائی را کاملا روشن می‌کند. همچنین بررسی دقیق ساخت طبقاتی هیات حاکمه و نحوه صف‌بندی نیروهای اجتماعی به‌وضوح نشان می‌دهد که وجود چند روزنامه "ارگان" با تیراژهای محدود و با موجودیتی نامطمئن و دائما در معرض تهدید، نشان از آزادی مطبوعات نمی‌دهد، بلکه بیانگر شیوه‌های تازه‌ای از حفظ انحصار نهادهای اجتماعی بر اساس واقعیت‌هایی است که هیات حاکمه و قشرهای حکومت‌گر، ملزم به قبول و تسلیم در برابر آن هستند.

موسسه‌های بزرگ مطبوعاتی، یعنی ارگان‌هایی که ظاهرا "به هیچ حزب و دسته‌ای بستگی ندارند" هم بدلیل برد وسیع، و هم بخاطر ماهیت ظاهرا بیطرفانه خود مناسب‌ترین و در عین حال یکی از معدود وسایل ساخت و پرداخت "آراء عمومی" و دست‌کاری در آنها هستند.

این روزنامه‌ها، هم بدلیل برد وسیع و هم بدلیل ماهیت "عمومی" خود، محتاج آن نیستند که گروه‌های اجتماعی را نخست بسوی خود جلب کنند تا سپس بتوانند عقیده یا مجموعه‌ای از ارزشها را بدانها القا کنند، حال آنکه ارگان‌های حزبی و گروهی باید این کار را بکنند. رابطه میان مردم و ارگان‌های مطبوعاتی عمومی، رابطه‌ای ثابت یافته و مسجل است که بر تداوم زمانی و پذیرش ضمنی و شناخت ظاهرا متقابل متکی است این رابطه ثبات یافته موجب می‌شود که نقش اساسی مطبوعات عمومی در دست‌کاری در "آراء عمومی کم‌کم از خاطر برود و این روزنامه‌ها، در ظاهر، بصورت وسایل صرفا برای "انتقال" اخبار و عقاید درآیند. در حالیکه، کاملا روشن است که این "قرارداد اجتماعی" مبتنی بر قبول بیطرفی ارگان‌های مطبوعاتی، تا چه اندازه از واقعیت بدور است و بویژه در کشورهایی مثل کشور ما، راه را برای فریب آراء عمومی باز می‌گذارد. بر عکس، رابطه میان مردم و ارگان‌های گروهی، بر قبول الزامی "عدم بیطرفی" آنها، و اطمینان بر جهت داشتن آنها متکی است. آراء عمومی، عقاید

و اخبار منعکس شده در ارگانهای گروهی را پیش از هر چیز، در خدمت آن گروه، و در نتیجه ساخته و پرداخته و یا حداقل دستکاری شده توسط آن گروه تلقی می‌کنند. در نظر افکار عمومی، آنچه در یک روزنامه ارگان منعکس است، واقعیت نیست. حتی واقعیت بروایت گروه خاصی نیست. بلکه واقعیت متعلق به گروه خاصی است. واقعیتی که به نسبت بزرگی یا کوچکی آن گروه، با واقعیت عمومی، در تضاد و منازعه است. این رابطه تضادآمیز، همواره متضمن خطری برای آرای عمومی است که به نسبت بزرگی و گسترش گروه مورد نظر افزایش می‌یابد.

یک روزنامه ارگان همواره واقعیتی مزاحم و آزاردهنده است. چرا که یکپارچگی و تنزل ناپذیری مجموعه ارزشهای عمومی را که همیشه توسط ایدئولوژی حاکم القا می‌شود، برهم می‌زند. روزنامه ارگان، از یک سو حاکی از آن است که واقعیت اجتماعی دارای جنبه‌های مختلفی است. و این مغایر واقعیت یکپارچه تحمیلی ایدئولوژی حاکم است. از سوی دیگر، روزنامه ارگان نشان می‌دهد که حتی یک واقعیت ساده نیز می‌تواند از چند جنبه مورد بررسی قرارگیرد. و این نیز مغایر با برداشت یک جانبه‌ای است که خصلت اولیه ایدئولوژی حاکم است. با توجه به همه این ملاحظات، روزنامه ارگان از پیش بصورت زائده‌ای بر پیکر فرهنگ عمومی اجتماعی داوری می‌شود، و حکومتها، بویژه در نظامهای قشر سالار و مرکزیت یافته، در جهت هرچه بیشتر پذیراندن این باور تلاش می‌کند.

گفتیم که میزان خطری که یک عقیده متفاوت، برای "آراء عمومی" در بردارد. با میزان بزرگی گروهی که عقیده متفاوت را ارائه می‌کند، بستگی مستقیم دارد. این واقعیت تاریخی را نیز می‌دانیم که در شرایط کنونی کشور ما، گروههای خارج از حیطه قدرت و گروههای مخالف قدرت، در اقلیت بسر می‌برند.

از سوی دیگر، انحصار طلبی قشرهای قدرتمند موجب شده است که نیروهای اقلیت اجتماعی نیز، بکلی از صحنه مبادلات سیاسی دور بمانند. در نتیجه گروههای اقلیت سیاسی، در حالتی از "قرنطینه" بسر می‌برند که ارگانهای مطبوعاتی آنها را نیز، در رابطه با "آراء عمومی" و فرهنگ حاکم بر جامعه، دچار همین قرنطینه می‌کند.

اما از طرف دیگر، تضادهای آشکار گروههای مختلف در بطن قشر حاکم، عدم انسجام قشرها و طبقات اجتماعی و در نتیجه عدم تشکل قاطع آنها، عدم

ثبات پایگاه طبقاتی حکومت و گونه‌گونی مهار ناپذیر ملیت‌ها و فرهنگ‌هایی که مجموعه فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران را تشکیل می‌دهند، مانع از آن می‌شود که ایدئولوژی حاکم در جمهوری اسلامی، تبلور و یکپارچگی مخصوص حکومت‌های قدرتمند مرکزیت یافته را بخود بگیرد.

بنابراین، بی قدرتی گروه‌های اقلیت - یعنی بی خطری نسبی آنها - از یکسو و عدم انسجام پایگاه قدرت حاکم از سوی دیگر، ادامه موجودیت ارگانهای مطبوعاتی اقلیت را - البته در قرنطینه و در معرض تهدیدهای دائمی - تأمین می‌کند. طبیعی است که تا زمانی که این موجودیت ادامه دارد، کوشش حکومت برای تداوم قرنطینه از یکسو، و تضمین "مصونیت" آراء عمومی در برابر این ارگانها ادامه دارد. و این "وضع موجود" تا زمانی که هیچکدام از طرف‌های این رابطه بنحو خطرناکی تغییر شکل نداده باشند و مجموعه رابطه بی‌خطر باقی بماند، ادامه خواهد یافت.

وضع ارگانهای عمومی مطبوعاتی بکلی متفاوت است. گفتیم که بر اساس قرار دادی اجتماعی، ماهیت ظاهرا "بیطرف" - و در نتیجه "بی‌خطر" - روزنامه‌های عمومی تلویحا به رسمیت شناخته می‌شود. بنابراین، موجودیت آنها نیز رسمیت می‌یابد. اما تسلط و حاکمیت بر آنها، مساله‌ایست که همچنان حل نشده باقی می‌ماند و در گرو کشمکش‌های قشرها و جریان‌های حکومت‌گراست. اعمال قدرت قشرهای حاکم در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی، بنحوی طبیعی و مستقیم به زمینه فرهنگی و در نتیجه بر مطبوعات عمومی کشانده می‌شود. و این مطبوعات، بعنوان یکی از ابزارهای اعمال قدرت، مورد توجه حکومتها هستند.

در عین حال، ماهیت حکومتها، و چگونگی ارتباط آنها با قشرها و گروه‌های اجتماعی، و در نهایت با توده‌های اجتماعی، مستقیما بر چگونگی رابطه حکومتها با مطبوعات و در نتیجه بر نحوه استفاده حکومت از این ابزار، اثر می‌گذارد.

در نظامی دمکراتیک، ایدئولوژی حاکم، حاصل تلاقی مجموعه ارزشهای فرهنگی گروه‌های متفاوتی است که مشترکا در اعمال قدرت یعنی در حکومت شرکت دارند. در نتیجه هر کدام نماینده‌ای از گروهی هستند که جهان‌بینی و آرمان‌هایشان در شکل‌گیری ایدئولوژی حاکم بر جامعه دخالت می‌کند، بر این

اساس، در جامعه‌ای دمکراتیک مطبوعات نقش ابزار همگانی را ایفا می‌کند که باید از قوانین مبادله آزاد و دمکراتیک پیروی کند. یک چنین مبادله‌ای، هم کیفیت و هم کمیت روزنامه‌ها را تعیین می‌کند. از یکسو، هر روزنامه ملزم به انعکاس وجوه مختلف واقعیت‌هاست و از سوی دیگر، هر گروه اجتماعی این امکان را می‌یابد که برای ارائه روایت خویش از واقعیت‌ها، ارگانی مطبوعاتی را مورد استفاده قرار دهد.

هیات حاکم کنونی که خود را مبعوث و مروج فرهنگ خداسالار حکومت اسلامی می‌داند، به چند دلیل عمده نمی‌تواند مبادله آزاد اندیشه و اخبار، و در نتیجه آزادی کمی و کیفی مطبوعات را تحمل کند. و در نتیجه خود را ملزم به تسلط بر ارگانهای مطبوعاتی عمومی، از جمله کیهان می‌بیند. به اعتقاد ما، مهمترین این دلایل، اینها هستند:

۱ - ایدئولوژی اسلامی - برخلاف آنچه عموماً برای دلجوئی از "اقلیت‌های مذهبی"، یا رام کردن "نیروهای مخالف" یا مطمئن کردن "مومنان متزلزل" گفته می‌شود، ایدئولوژی متکی بر جهان‌بینی اسلامی، اساساً "تک‌محوری" و "خود همه بین" است و توان همنشینی و الفت آزادانه با دیگر فرهنگها و ایدئولوژی‌ها را ندارد. گذشته از یکی دو اصل نادر و بسیار تبلیغ شده‌ای چون "لا اکراه فی الدین" و "فبشر عباد الذین . . ."، قرآن، که مبنای ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلامی است، پر است از آیاتی که اسلام را بعنوان تنها و تنها مشرب حقانی فکری معرفی می‌کند و یا مسلمانان را به مقابله، و حتی قتل کسانی که اسلام نیاورده، یا درباره حقانیت آن شک دارند، فرا می‌خواند. قرآن و احادیث همواره می‌کوشند تا مرز میان "مسلم" و "کافران"، "مشرکان"، "ایمان نیاوردگان"، "منافقان" و . . . را دقیقاً مشخص کنند. برای جهان‌بینی اسلامی، دیگر مشربهای فکری "حقانیت" ندارند، بلکه تنها "موجودیتی" دارند که تا زمانی که در "اقلیت" هستند می‌توان آنها را، - البته با اکراه در قرنطینه و با دریافت جزیه - تحمل کرد. وهمین که به اکثریتی تهدید آمیز و خطرناک نزدیک شدند، باید به جهاد با آنها رفت.

اعتقاد به اصل خدائی بودن و ابدی بودن قرآن، که اساس باور و ایدئولوژی اسلامی است، هر گونه اخلاق و مشربی را که ریشه درخارج از حیطه قرآن داشته

باشد، خواهناخواه مدموم و در نهایت قابل سرکوب می‌کند. چرا که اعتقاد به خدائی بودن ایدئولوژی اسلامی، مانع از آن می‌شود که ایدئولوژیهای دیگر، در کنار آن، بر یک پایه و با یک معیار سنجیده شوند و از این طریق مقایسه، مبادله و یا احیانا امتزاجی بین آنها پدید آید که نتیجه‌ای نوین، و کاملا متفاوت را بوجود آورد. این را نیز می‌دانیم که قبول ماهیتی منتسب به منشی که کامل و ابدی و بی‌نقص است طبیعتا بمعنی قبول کمال و ابدیت و بی‌نقصی آن ماهیت نیز هست. همچنین اعتقاد به ابدی بودن ایدئولوژی اسلامی، در عمق بمعنی طرد هر نوع تحول و تکامل آن، و اعتقاد به عدم پیروی آن از تحول و تکاملی است که هر جریان فکری، بر اساس جبر تاریخ، پشت سر می‌گذارد.

بنابراین، حکومتی که خود را متکی بر ایدئولوژی اسلامی می‌داند، خواه-ناخواه، از نقطه نظر فکری و عقیدتی، به سوی نظام فکری "تک محوری"، "خود همه بینی"، و یا بعبارت بسیار جلف‌تر، به سوی "جهان بینی تک حزبی" گرایش پیدا می‌کند و در نتیجه، به انحصارجویی در ارگانهای فکری و روبنائی، از جمله مطبوعات نیز تمایل می‌یابد.

۲ - لزوم تدوین ایدئولوژی، پس از کسب قدرت - بر اثر سقوط رژیم پهلوی  
گروهی به حکومت رسید که ایدئولوژی نداشت. یعنی نه گروهی بود که با ارائه ایدئولوژی و برنامه‌ای، توده‌های مردم را به دور خود گرد آورده و با نیروی محرک آنان قدرت را تسخیر کرده باشد، و نه دقیقا نماینده و رهبر قیام مردم بود که از سوی آنان نمایندگی داشته باشد و برای تحقق خواسته‌ها و آرمانهای مردم، از سوی مردم به قدرت رسانده شده باشد. بعبارت دیگر، گروه یا قشری که پس از پیروزی قیام ضد سلطنتی بقدرت رسید، نه به دست مردم و به نمایندگی از سوی مردم، بلکه در کنار حرکت مردم، و با استفاده از نیروی محرک مردم، به قدرت رسید. بدیهی است که ما سر آن نداریم که نقش تاریخی مسجد و روحانیت را در جهت دادن به قیام ضد سلطنتی مردم انکار کنیم. بلکه واقعیت این است که از یکسو، گروهی که پس از پیروزی قیام بقدرت رسید، از توده‌های روحانیت شهر و روستا نبود که نقش عمده‌ای در جهت دادن به قیام ضد سلطنتی ایفا کرد. و از سوی دیگر، باید این حقیقت را پذیرفت که نقش مسجد و روحانیت در "رهبری" قیام، معلول براین قیام و نه علت آن بود، برخلاف آنچه عموما از

سوی قدرتمندان عنوان می‌شود. بعبارت دیگر، باید این حقیقت را پذیرفت که برخلاف تبلیغات حکومت جمهوری اسلامی، توده‌های رنج‌دیده و به‌جان آمده مردم، که برای رهایی از ستم دیرین پادشاهی و برای احقاق حقوق پایمال شده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش بپاخاسته بودند، به دلیل شرایط مشخص تاریخی و نبود سازمانها و گروههای رهبری کننده سیاسی، در پیرامون مسجد و روحانیت گرد آمدند که تنها "سازمان سیاسی" موجود در صحنه اجتماعی ایران بودند. خلاء صحنه سیاسی و نبود گروهها و حزبهایی که بتوانند توده‌های بپاخاسته را حول شعارها و برنامه‌های مشخص ضد استبدادی گردآورند و رهبری کنند، این فرصت نادر و تاریخی را به روحانیت داد که در راس توده‌هایی قرار بگیرد که موج خروشان و رهایی بخششان، بی‌اعتنا به رهبری و برنامه‌ای به پیش می‌رفت و در آغاز فقط یک چیز می‌خواست: برافکندن نظام جبار شاهنشاهی که واقعا مظهر و منشاء همه ظلم‌ها و فسادها و رنج‌ها بود. بنابراین، از نقطه نظر برنامه سیاسی، شاید بتوان گفت که تنها برنامه اعلام شده توده‌های بپاخاسته، برافکندن رژیم سلطنتی بود که در شعار "مرگ بر شاه" تبلور می‌یافت. بدیهی است که خلاء ایدئولوژیک ناشی از اختناق ۲۵ ساله رژیم شاهنشاهی و فقدان کامل هر نوع مکتب فکری تدوین شده در آن دوره، موجب شد که ملت بپاخاسته، در جستجوی محملی فکری برای بیان خواستها و عنوان کردن شعارهای خود، به سراغ فرهنگ عمیق توده‌ای خود برود که چیزی جز فرهنگ "ایرانی - اسلامی" نیست.

بدینگونه، فرهنگ "ایرانی - اسلامی" با مجموعه غنی اسطوره‌ها و استعاره‌های خود، زمینه اصلی فرهنگ قیام را بوجود آورد. اما برای جلوگیری از ریشه دواندن یک "سوء تفاهم" تاریخی باید فوراً گفت که هر زمینه اصیل و ریشه‌دار فرهنگی که برای بیان و انتقال خواستها و اندیشه‌های یک ملت بپاخاسته بکار گرفته می‌شود، بکلی با ایدئولوژی واقعی حرکت ملت، که هدف نهایی آن احقاق حقوق غارت شده اقتصادی و اجتماعی و تامین سیادت و حاکمیت ملت است، تفاوت دارد.

توده عصیان‌زده‌ای که برای بیان دقیق و همه فهم ظلم حاکم جبار، "شاه" را با "معاویه" مقایسه می‌کند، تبلور خواست ابدی خود یعنی جامعه‌ای

آزاد و برابر را در وجود حضرت علی می‌بیند که ارزش فرهنگی متضاد با معاویه است.

اما بدیهی است که هم "شاه معاویه" و هم "علی" از نقطه نظر سیاسی - اجتماعی سمبل‌هایی بیش نیستند و تنها بیان‌کننده ارزش‌هایی هستند که بموجب باورهای ذهنی و غریزی، بدینگونه خلاصه و متبلور شده‌اند. اکنون بحث بر سر این نیست که شناخت واقعی توده‌های مردم از حکومت حضرت علی در کوفه تا چه اندازه است و یا اینکه این حکومت، تا چه اندازه با آرمان عدالت و برابری بشری منطبق بوده است.

تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، مسئله این است که حکومت اسلامی امروزی تا چه اندازه بر "حکومت عدل علی" منطبق است. حتی متعصب‌ترین مومنان جمهوری اسلامی ایران، بسادگی خواهند پذیرفت که این "حکومت عدل علی" نیست. اما می‌دانیم و می‌بینیم که حکومتی که نه خود می‌تواند "علی" باشد و نه از شرایط برخوردار است که اعمال او را منطبق با برداشت عمومی مردم از "عدالت علی" کند، می‌کوشد تا بقبولاند که ایدئولوژی آن صددرصد به ایدئولوژی حکومت کوفه منطبق است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که با وجود این تفاوت آشکار میان محتوای واقعی و قابل لمس یک حکومت، و قالب افسانه‌ای و آرمانی آن، چگونه می‌توان به چنین افسانه‌ای تداوم بخشید و آن را برای توده‌های مردم قابل قبول ساخت. اینجاست که نقش بسیار مهم و اساسی تبلیغ و القا و وسایل آن، یعنی "وسایل ارتباط جمعی" مشخص می‌شود. گروه‌های قدرتمند، در صورت تسلط بر "وسایل ارتباط جمعی" می‌توانند از باورهای عمیق و اسطوره‌های چند صد ساله توده‌ها استفاده کرده، حقانیت خود را به کرسی بنشانند. تنها کافی است که ارتباطی ولو صوری، میان باورها و توقع‌های توده‌ها، و ادعاها و وعده‌های گروه‌های حاکم برقرار شود.

تسلط بر "وسایل ارتباط جمعی" به گروه‌های حاکم اجازه می‌دهد که خود را وارث و متولی فرهنگ و آرمان توده‌های مردم معرفی کرده، در نتیجه این امید را بوجود آورند که برآورنده خواسته‌ها و توقع‌های نهفته در ضمیر توده‌ها نیز هستند. این تحمیل، بویژه هنگامی آسان می‌شود که فرهنگ غالب توده‌ای، فرهنگ

ذهنی و غریزی مذهبی باشد. بنابراین، استفاده از سمبل‌ها و اسطوره‌های تخیلی و غریزی، که همواره عنصری دست‌نیافتنی و ماوراء طبیعی را با خود همراه دارد، آسان‌تر و عملی‌تر می‌شود.

در نتیجه، برای حکومتی با خصوصیتی که برشمردیم، تسلط بر ارگانهای تبلیغاتی و ارتباطی، بویژه مطبوعات پرخواننده عمومی، ضروریست. و از همین روست که تصرف ارگانهای بزرگی چون "کیهان" و "اطلاعات" نه تنها پس از استقرار حکومت کنونی، بلکه حتی پیش از سقوط کامل رژیم پهلوی نیز مورد نظر گروه‌هایی بود که در جهت کسب قدرت می‌کوشیدند.

۳- لزوم تصرف ابزارهای مادی قدرت پیشین. گذشته از دو دلیل عمدتاً فرهنگی و ایدئولوژیکی که برشمردیم، یک دلیل بسیار ساده، اما مهم نیز انگیزه تسلط گروه‌های قدرتمند بر مطبوعات، و بخصوص روزنامه مورد نظر ما، یعنی کیهان، بوده‌است. نقش ابزاری قابل‌ملاحظه مطبوعات را پیشتر برشمردیم. چنین نقشی، بویژه برای گروه‌هایی که پس از اضمحلال رژیم پهلوی به قدرت رسیدند، بسیار اهمیت داشت. این گروه‌ها در زمینه سیاسی، و بطور کلی در زمینه اقتصادی نیز، گروه‌هایی "تازه بدوران رسیده" بوده‌اند که یک "تصادف" مساعد تاریخی، آنان را بدون آمادگی مادی و فرهنگی درخوری، تقریباً بطور ناگهانی، به قدرت رسانده بود. همانگونه که پیشتر گفتیم، این گروه‌ها برنامه و فرهنگ مشخصی برای کسب قدرت، و سپس گرداندن امور حکومت نداشتند. آنان نه سهم قابل ملاحظه‌ای در استفاده از ابزارهای حکومت پیشین در دست داشته بودند و نه خود ابزارهای دیگری را برای حکومت بوجود آورده بودند تا بلافاصله پس از کسب قدرت، از استفاده از مرده ریگ حکومت پهلوی بی‌نیاز باشند. عدم انسجام طبقاتی گروه‌های حاکم کنونی، سرعت غافلگیرکننده رویدادهای قیام ضدسلطنتی و سرعت تحولات ناشی از آن که بارها توسط خود حکومتگران کنونی - از جمله مهندس مهدی بازرگان - عنوان شده، سقوط تقریباً کم زحمت رژیم پهلوی که ابزارهای حکومتی آن را نسبتاً دست نخورده بجا گذاشت، و بقدرت رسیدن تقریباً بی‌زحمت و بکلی "بی‌خرج" حکومت گران کنونی همه و همه موجب شد که اینان نه فرصت آن را داشته باشند که ابزارهای خودی را برای کسب و سپس اداره قدرت بوجود آورند، و نه اصولاً نیازی را برای ایجاد



چنین ابزارهایی حس کنند. (۱)

در نتیجه، برنامه سیاسی و اقتصادی گروههای تازه به حکومت رسیده جمهوری اسلامی، به حفظ و در صورت لزوم مرمت ابزارهای حکومتی رژیم پهلوی، و بکار انداختن تقریباً بی‌کم و کاست آن محدود بوده است. تا جائیکه امروز، حتی دستگاههای امنیتی و انتظامی "شاه" نیز، که وجود آنها یکی از مهمترین انگیزه‌های برپائی قیام ضدسلطنتی بود، تقریباً باهمان شیوه‌ها و بزداشته‌ها، مشغول بکار شده‌اند.

تسلط حکومتگران کنونی بر موسسات بزرگ بخش خصوصی نیز، دقیقاً بر همین زمینه استوار بوده است. در اینجا نیز "تازه بدوران رسیدگی" مهمترین انگیزه، و "سقوط" کم زحمت و بی‌خرج موسسات، مهمترین مشوق گروههای حاکم برای تسلط بر آنها بوده است. گفتیم که حاکمیت گروههای تازه به حکومت رسیده بر مطبوعات، تا چه اندازه برای آنها اهمیت داشت. این را نیز باید بگوئیم که اعمال چنین حاکمیتی، تا چه اندازه راحت و بی‌زحمت بود. تقریباً همزمان با فراز شاه، صاحبان بسیاری از موسسات بزرگ تولیدی و مالی - از جمله موسسات کیهان، اطلاعات و آیندگان - نیز کشور را ترک گفتند. و همزمان با آغاز تسلط سرمایه‌داران و سران حکومت جمهوری اسلامی بر بسیاری از آن موسسات، کوشش برای تصرف سه‌موسسه بزرگ مطبوعاتی نامبرده نیز آغاز شد. کوششی که بدلیل خصلت ویژه سه موسسه مطبوعاتی و بخاطر باریاسی خاص آنها، که حرکت‌های ظریف و پیچیده - و پنهانی - را برای تسلط بر آنها ایجاب می‌کند، دیرتر به هدف می‌رسید، اما بهر حال رسید.

در فصل‌های بعد توضیح خواهیم داد که چرا کیهان زودتر بتصرف درآمد و چه عواملی در این راه به کمک تصرف‌کنندگان شتافت.

---

(۱) تنها بعنوان یکی از بدیهی‌ترین و گویاترین شواهد ادعای ما، توجه داشته باشید که اکنون یکسال و نیم پس از سقوط رژیم پهلوی، سکه‌های رایج جمهوری اسلامی ایران هنوز بنام "محمدرضا شاه پهلوی آریامهرشاهنشاه ایران!" است.

دومین هدف ما از بررسی مساله تصرف روزنامه کیهان، توضیح و تشریح شیوه‌ها و شگردها - یا باصطلاح متداول غربی: "مکانیسم" - این تصرف است. زیرا شباهت "عملیات تسخیر" کیهان، پیامدها و اثرات این "تصرف"، و عوامل و رویدادهای جنبی آن با عملیات "استقرارحکومت اسلامی" آنچنان است که به ادعای ما، بررسی مورد کوچک کیهان، می‌تواند بعنوان کلیدی برای بررسی مورد کلی استقرار حکومت، بکار رود.

ممکن است گفته شود که شباهت میان رویدادها و تحولات کیهان و جامعه ایرانی، شباهتی طبیعی است. چرا که کیهان بعنوان یک نهاد اجتماعی، جبرا تابع تحولاتی است که جامعه دستخوش آن است، همچنین ممکن است گفته شود که هیچ مساله‌ای، حتی مسائل انسانی ظاهرا خاص کیهان، نمی‌تواند بدون تاثیر پذیری از رویدادهای بیرون از حیطه کیهان، بوقوع پیوندد. ما نیز همین گونه می‌اندیشیم و درست به همین خاطر، و با شناخت رابطه ارگانیک کیهان و جامعه ایرانیست که به بررسی کیهان می‌پردازیم تا از جزء به کل برسیم. شاید بسیاری از مردم، مکانیسم تصاحب قدرت، پیامدها و مسائل جنبی آن را دقیقا لمس نکنند و از آن مفهومی انتزاعی را برداشت کنند. ممکن است پیچیدگی‌های مکانیسم تسلط بر قدرت از یکسو، و تبلیغات همیشه عوامفریبانه قدرت از سوی دیگر، مفهوم واقعی قدرت جوئی و قدرتمندی را بیوشاند. حال آنکه کیهان، پدیده‌ای کاملا شناخته شده و قابل لمس است. و خواننده عادی می‌تواند با آشنائی قبلی که از آن دارد، بهتر مسائل و تحولات مربوط به آن را بفهمد و از این طریق، با توجه به شباهت‌های آن با مساله بزرگتری که "مکانیسم استقرار قدرت" باشد، این مساله را نیز درک کند.

از همه اینها گذشته، برداشت آراء عمومی از قدرت، در تمام وجوه آن - غالبا برداشتی صوری و سطحی است. آراء عمومی غالبا به شناخت وجوه سطحی قدرت اکتفا می‌کند و بدلالی که بیش از حد برای همه ما شناخته شده است، و ریشه در جدائی دائمی قدرت از مردم دارد، امکان و فرصت تعمق در چگونگی کسب و اعمال قدرت، انگیزه‌ها و پیامدهای آن را نمی‌یابد. این ملاحظات،

دربارهٔ پدیده‌ای همانند مطبوعات نیز صدق می‌کند. اگر مورد خاص مردم کشور خودمان، و نمونه خاص کیهان را در نظر بگیریم، خواننده غالباً به خواندن روزنامه کیهان، یعنی نظر افکندن بر ماهیت صوری آن اکتفا می‌کند و امکان آن را ندارد که به آنچه در پس این "صورت" نهفته است پی ببرد. حال آنکه در وری ۸ یا ۱۲ یا ۳۲ صفحه روزنامه سفید و سیاه کیهان، دو سلسله واقعیت‌های بسیار مهم نهفته است.

یکی واقعیت‌هایی است که در درون کیهان، بعنوان موسسه مطبوعاتی می‌گذرد و صفحات روزنامه، بنحوی متأثر از این واقعیت هاست. بعبارت دیگر آنچه خواننده کیهان می‌خواند صرفاً شکل چاپ شده اخباری که در ایران و جهان گذشته نیست. شکل "کیهانی" اخبار است. یعنی اینکه اخبار بصورت ماده خامی توسط کیهان گردآوری شده، از کارخانه "کیهان" گذشته و به بازار آمده است، بر ماهیت این "فرآورده"، هم عوامل فنی روزنامه - بخش کارگری، بخش تحریری و بخش اداری - و هم عوامل ایدئولوژیکی حاکم در درون روزنامه اثر گذاشته، پس شناخت این عوامل نامرئی نهفته در پشت ظاهر صفحات روزنامه، برای شناخت آنچه در این صفحات نوشته شده، ضروریست.

سلسله دیگری از واقعیتها، که در پشت ظاهر صوری صفحات نهفته، واقعیت دنیای پیرامون روزنامه، یعنی واقعیت سیاسی جامعه است. خبری از یک رویداد که به کیهان می‌رسد و از "صافی" آن می‌گذرد و به خواننده ارائه میشود هر خبری نیست. خبری است که منطق و ایدئولوژی حاکم بر جامعه انتشار آن را لازم یا مجاز، یا دستکم بی‌ضرر می‌داند.

بنابراین شناخت این دو رشته عامل، که در انتخاب، انتقال و ارائه خیر نقش و تاثیر اساسی دارد، برای درک و فهم خود خبر بسیار ضروریست. با این شناخت، خواننده کیهان خواهد توانست تا حدی پوسته ظاهری واقعیت‌هایی را که توسط کیهان - و مطبوعات بطور اعم - ارائه می‌شود بشکافد و به هسته اصلی آنها نزدیک‌تر شود.

## فصل یکم

# زمینه کلی کار مطبوعاتی پیش از سقوط شاه

تاریخچه مطبوعات دو دهه اخیر ایران را تا آنجا که صرفاً به بررسی ما مربوط می‌شود، می‌توان به طور کلی و قراردادی به دو دوره عمده تقسیم کرد: دوره اول، که از "انقلاب سفید" محمدرضا پهلوی شروع می‌شود و با سقوط رژیم او پایان می‌گیرد. دوره دوم که از زمان سقوط دودمان پهلوی (حول و حوش ۲۱ بهمن ۵۷) شروع می‌شود و تا لحظه پایان یافتن این کتاب ادامه دارد.

انتخاب مبداء اول، یعنی ششم بهمن ۱۳۴۱، بدین معنی نیست که این تاریخ در عالم مطبوعات اهمیت خاصی دارد و نشانگر رویدادی بسیار مؤثر بر زندگی مطبوعاتی است. بلکه آنچه به نظر ما، در رابطه با مطبوعات اهمیت دارد، روند انسجام و مرکزیت یابی دیکتاتوری محمد رضاشاهی است که "انقلاب سفید" اگر نه نقطه شروع آن، که حداقل نقطه عطفی در تاریخچه آن است.

برای بررسی ما، "انقلاب سفید" محمدرضا پهلوی را می‌توان نقطه آغاز روندی تلقی کرد که روز به روز در جهت انسجام و یکپارچه شدن هر چه بیشتر دستگاه اختناق محمدرضا شاهی پیش می‌رفت. اختناقی که اثر آن، به ویژه بر مطبوعات ایرانی، قاطع و منحصر به فرد بود. (۱)

تمرکز یافتن هرچه بیشتر قدرت در دست شاه و عمال او، که خود مستقیماً نتیجه گسترش رو به رشد سلطه آمریکا بر ایران بود، و از میان رفتن تدریجی کلیه سازمان‌ها و هویت‌های سیاسی مستقل که بتوانند در برابر رژیم شاه مقاومت کنند، فضای اختناق آمیزی آنچنان یک گونه و یک رنگ را پدید آورد که موجب شد که تمامی نهادهای سیاسی و اجتماعی به نحوی در آن فضای اختناق آمیز غرق شده، دست کم شکل ظاهر آن را به خود بگیرند.

---

(۱) - به مقاله "اختناق آریامهری..." در بخش ضمیمه کتاب مراجعه کنید.

جو اختناق ، که به دلیل ماهیت رژیم خود کامه ، بر نظارت شدید بر اندیشه و عقیده توده های ملت متکی بود ، طبعاً مهار شدید وسایل ارتباط جمعی از جمله مطبوعات را ایجاب میکرد. رژیم پلیسی شاه دستگاههای متعددی چون ساواک ، وزارت اطلاعات ، شهربانی ، ادارات حفاظت و روابط عمومی سازمان های دولتی را به عنوان شبکه ای به هم پیوسته و هماهنگ شده به کار می گرفت که مهم ترین هدف همه آنها ، نظارت بر رویدادها و فعالیت های اجتماعی ، مهار کردن آنها ، و در نتیجه ، تنظیم همه آنها در جهت منافع حکومت و سرکوب عواملی بود که ممکن بود در این جریان ایجاد اختلال کنند . بدیهی ترین و طبیعی ترین نتیجه فعالیت چنین شبکه گسترده ای در نظارت و مراقبت این بود که انعکاس همه رویدادها و نقطه نظرها ، شکل واحد و رسمیت یافته ای را می گرفت که شبکه پلیسی نظارت ، انتقال و ارائه آن را مجاز تشخیص می داد . استفاده دائمی از این " صافی " پلیسی کار را بدانجا کشاند که در آخرین سال های رژیم پهلوی ، که اختناق آمیزترین سال های این دوران نیز بود ، دستگاه های ارتباط جمعی ظاهراً " ملی " نیز با پیروی دائمی و بی چون و چرا از مقررات این صافی ، خود جزئی از شبکه شده و شکل کلی آن را بخود گرفتند . و اگر از بعضی مقاومت ها و نافرمانی های جزئی بگذریم ، فعالیت کلی آنها شکل دقیق و رسمیت یافته دیگر نهادهای دولتی را یافت . پیروی مطبوعات به اصطلاح " ملی " - از جمله کیهان - از خط مشی رژیم پهلوی ، آنچنان بود که بسیاری مردم ، از روزنامه های عمده دوران نهایی رژیم پهلوی ، به عنوان روزنامه " دولتی " یا حتی " روزنامه رسمی " نام می بردند . می دانیم که " روزنامه رسمی " دارای یک تعریف دقیق حقوقی و قانونی است . اما به کار بردن چنین اصطلاحی را در باره " کیهان " و یا " اطلاعات " نباید تنها ناشی از اشتباه یا بی اطلاعی مردم دانست . در این " اشتباه " حقیقتی بسیار تلخ نهفته است که بیان گویای موقعیتی است که مطبوعات پایان دوره محمدرضا شاهی دچار آن بودند . این نکته نیز مهم است که در آن دوران خبرگزاریهای خارجی غالباً روزنامه های نامبرده را ، " سخنگوی دولت ایران " یا " روزنامه نیمه رسمی دولت ایران " می نامیدند و حتی تاسیس روزنامه دولتی " رستاخیز " نیز نتوانست این لقب ها را از " کیهان " و " اطلاعات " بگیرد .

دو عامل مستقیمی که مطبوعات " ملی " را " سخنگوی دولت " یا " روزنامه رسمی " می‌کرد، یکی فشار بی‌امان رژیم شاه ، و دیگری فساد عمیق مدیران و کارگزاران مطبوعات کشور بود . شناخت این دو عامل ، برای شناخت سرنوشت مطبوعات ضروریست .

### فشار رژیم شاه بر مطبوعات

وابستگی شدید اقتصادی و سیاسی رژیم پهلوی به امپریالیسم امریکا، و جدائی قطعی هیات حاکم از قشرهای ملی و توده‌های مردم ، به تدریج موجب آن شد که حکومت پهلوی و ارگان‌های آن خصلتی شدیداً تحمیلی به‌خود گیرد . تداوم چنین حکومتی خواه ناخواه استفاده از حربه زور و ارباب را ایجاب می‌کرد تا بتواند تسلط‌گروهی کوچک و مورد نفرت را بر توده‌ها تأمین کند . همگام با گسترش سیاست‌های مزدورانه اقتصادی و سیاسی ، که قشرهای ملی را به انزوا یا انهدام می‌کشانید و به سلطه‌پذیری هر چه بیشتر توده‌ها منتهی می‌شد ، در زمینه فرهنگی نیز شیوه‌هایی بکار می‌آمد تا سلطه سیاسی و اقتصادی هیات حاکم را مسجل کند و هرگونه کانون مقاومت یا گریزگاه‌های ذهنی و تخیلی را سرکوب کند .

حربه زور و ارباب رژیم پهلوی ، در زمینه مطبوعات دو لبه می‌یافت ، یعنی که دومیدان عمل مجزا و متفاوت داشت . از یک سو، مطبوعات به عنوان وسیله انتقال اندیشه‌ها و انعکاس دیدگاه‌های مردم ، می‌بایست از هرگونه بازتاب اندیشه و حرکت مستقل مردم ، که با نظرگاه مسلط و انعطاف‌ناپذیر رژیم ناهمگون بود ، پاک می‌شد ، تا اندیشه مقابله با رژیم و یا حتی استقلال‌رای در برابر آن ، پیش از اشاعه منکوب شود و فرصتی برای گسترش نیابد . از سوی دیگر ، مطبوعات به عنوان حربه‌ای برای اعمال نفوذ بر افکار و وسیله‌ای برای القای عقیده ، می‌بایست هر چه بیشتر در خدمت اشاعه افکار و نقطه‌نظری باشد که منافع و جهت‌گیری‌های رژیم آن را تعیین‌و" دیکته " می‌کرد . در هر دو این زمینه‌ها ، رژیم پهلوی به شدت و با آگاهی برنامه‌ریزی شده ، از مطبوعات استفاده می‌کرد و در جهت کارایی هر چه بیشتر سازمان‌های مطبوعاتی

در جهت برآورد هدف های یاد شده ، بر آن ها فشار وارد می آورد .  
مراقبت بر انتقال خبر و اندیشه - رژیم پلیسی شاه ، از طریق دستگاههای متعدد ، به طور دائمی ، و با وسواسی خللناپذیر بر کسب و جمع آوری خبر ، انتقال و انعکاس آن و بازتاب هر نوع عقیده و اظهار نظری در مطبوعات نظارت می کرد . سلطه حکومت دست نشانده و مزدور بر توده های مردم ، طبعاً رابطه میان حکومت و مردم را رابطه ای خصمانه و سرشار از بی اعتمادی و سوء ظن متقابل می کرد . چنین رابطه ای حساسیت شدید و بیمارگونه رژیم و دستگاههای اطلاعاتی آن در برابر هر حرکت مردم را با خود داشت . شدت حساسیت دستگاههای حکومتی آنچنان بود که هیچ خبری راجع به هیچیک از شئون زندگی مردم را بی نظارت و واری ، قابل انتقال و انعکاس نمی دانست . مراقبت چشم و گوش های حکومت به زمینه های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی محدود نمی شد و در بسیاری موارد تا شخصی ترین مسائل فردی را نیز در بر میگرفت . روزنامه نگاران ایرانی از دخالت ها و مواز ماست کشیدن های جنون آمیز دستگاههای حکومتی خاطرات و اسناد بی شماری را ارائه می دهند که تنها فهرست آنها ممکن است کتابی به عظمت یک "دایره المعارف سانسور" را به وجود آورد . خط به خط مطالب روزنامه ها به دقت خوانده و بررسی می شود و کوچکترین ناهمخوانی آنها با " خط مشی رسمی " دولت ، به مسئولان روزنامه ها گوشزد می شد . این بررسی فقط به صفحه های مربوط به خبر و مقاله محدود نبود ، بلکه حتی آگهی های تسلیت و ستون های نیازمندی ها را شامل می شد . از همه این ها گذشته ، حساسیت رژیم فقط به مسائل داخل مرزهای ایران ، یا مسائل خاص ایران در خارج از مرزهای کشور نیز محدود نمی شد ، هر حرکت و اندیشه ای که به گمان مسئولان حکومت میتوانست به هر نحوی با مسائل داخلی رابطه پیدا کند یا سر نخ به کسی دهد ، یا شباهتی حتی تخیلی یا صوری را القا کند ، به شدت بررسی و مراقبت می شد . از نظر گردانندگان دستگاههای امنیت شاه هر خبر و هر اندیشه ای در هر جای جهان ، طبعاً اثری تحریک آمیز بر روی توده های ایرانی داشت که همه کوشش رژیم صرف آرام نگاه داشتن آنها می شد . به نظر آنان ، هر حرکتی در هر کجا ، دقیقاً با ایران رابطه داشت و انعکاس آن در مطبوعات ایرانی به طور خودکار حرکتی تحریک آمیز میشد . میزان این

حساسیت رژیم گاه چنان میشد که نه تنها خبر تظاهرات کارگران فلان کارخانه در فلان کشور قابل چاپ نبود ، بلکه حتی خود کلمه " کارگر " نیز قابل سانسور میشد .

ارگانهای اصلی نظارت رژیم بر مطبوعات " ساواک " و وزارت اطلاعات بود که در هرکدام سازمان بزرگی به این کار اختصاص داشت . دخالت این دستگاهها در کار مطبوعات و امر و نهی های آنها آنچنان دائمی بود که مسوؤلان آنها کم کم به صورت اعضای خانواده مطبوعات درآمده بودند و کار روزانه مطبوعاتی بدون مشارکت (!) آنها پیش نمی رفت . میزان این " همکاری " آنچنان بالا گرفته بود که دستگاههای پلیسی شاه ، پس از مرگ " محرم علی خان " قدیمی ترین سانسورچی رژیم ، درآگهی تسلیتی برای او در صفحه اول روزنامه ها از او به عنوان " خادم قدیمی مطبوعات " (!) یاد کردند . نیازی به گفتن ندارد که هیچکس از روزنامه نگاران جرات آن را نیافت که به این عنوان محرم علی خان اعتراض کند . او ، که شاید به تنهایی مظهر دستگاههای اطلاعاتی سراسر رژیم پهلوی باشد ، از زمان رضا خان تا آخرین سال های رژیم پهلوی ، به عنوان مامور نظارت بر کار روزنامه ها انجام وظیفه می کرد و اغلب دیدارهایی غیر منتظره از دفتر روزنامه ها بعمل می آورد! دیدارهایی که در سالهای آخر با صحنه های دوستانه (!) و خنده آوری همراه میشد . یک بار کارکنان یکی از روزنامه ها توانستند او را برای مدتی درون آبریزگاه روزنامه حبس کنند و روزنامه خود را بدون دخالت او منتشر کنند .

رابطه مطبوعات با ماموران سانسور همیشه اینطور دوستانه و خانوادگی نبود محرم علی خان به صورت زخمی قدیمی درآمده بود که شاید میشد درد آن را فراموش کرد . اما ماموران تازه تر ساواک و وزارت اطلاعات ، که اغلب فقط صدای آمرانه شان از تلفن به گوش می رسید ، بیش از آن مشغله داشتند که فرصتی برای خوش و بش بیابند .

اوامر ساواک و وزارت اطلاعات ، معمولا با تلفن به اداره روزنامه ها ابلاغ میشد ، چند ماموری که دیگر نام و صدایشان برای کارکنان روزنامه شناخته و خودمانی شده بود ، هر روز آنچه را باید کرد و آنچه را که نباید کرد ابلاغ می کردند . عموما یکی دو نفری در داخل هیات تحریریه روزنامه مامور دریافت این



ابلاغ ها بودند. این اشخاص طرف اطمینان دستگاه یا مقام ابلاغ کننده ، و به عبارت دیگر، رابط آنها بودند. آنچه ابلاغ میشد تنها اوامری برای اجرا نبود. گاه توییح ها و تهدیدها و گاه فحش های رکیکی را نیز همراه داشت که به دلیل تداوم و تکرار، بصورت قسمتی از زبان حرفه ای دستگاه درآمده بود.

رابطه میان دستگاههای مطبوعاتی " ساواک " و وزارت اطلاعات همیشه تلفنی نبود ، هنگامی که مساله مهمی به میان می آمد ، و یا خطایی بزرگتر از حد مجاز دیده میشد ، مسئولان روزنامه یا کسی که مستقیماً مورد نظر بود ، به وزارت اطلاعات یا یکی از خانه های پراکنده ساواک در شهر احضار می شدند . ملاقاتی که بدینگونه صورت می گرفت نیز ، با توجه به میزان اهمیت یا وخامت مساله مورد نظر ، با درجات مختلفی از خوشرویی و یا دشنام یا تهدید و یا حتی گوشمالی بدنی همراه بود . نیازی به گفتن ندارد که در موارد بسیاری ، چنین ملاقاتی اصلاً پیش نمی آمد ، بلکه مامورانی ناشناس مستقیماً به دفتر روزنامه رفته شخص خاطی را دستگیر می کردند و به زندان می بردند .

همانگونه که پیشتر گفته شد ، اعمال نظارت دستگاههای دولتی و بویژه ساواک و وزارت اطلاعات فقط به مسائل عمده کشور و یا مسائل حساس عمومی مربوط نمی شد. بلکه عملاً همه شئون زندگی اجتماعی و حتی فردی را در بر می گرفت . از این گذشته ، در مسائل مهم نیز ، تنها جنبه های عمده آنها مورد بررسی نبود ، بلکه کوچکترین جزئیات حاشیه ای و ظاهراً بی اهمیت نیز ، بشدت تحت مراقبت بود . شاید ارائه نمونه هایی از موارد دخالت و امر و نهی دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی در کار مطبوعات بیش از هر شرح دیگری ، میزان عمق و گسترش سانسور دولتی ، و میزان حساسیت و وسواس بیمارگونه دستگاههای سانسورگر را روشن کند . تنها برای احتراز از پرگویی ، و برای ارائه مواردی مستندتر ، به نقل چند سطری از کتاب جواد مجابی ، نویسنده روزنامه اطلاعات (۱) بسنده می کنیم :

"هر روز صبح و عصر ... روی میزهای مسوولان روزنامه ها ، یادداشت های تایپ کرده ای پدیدار میشد که دستورالعمل های وزارت اطلاعات و بخش سانسور

---

(۱) سخن در حلقه زنجیر - جواد مجابی - انتشارات سمندر - ص ۱۴ به بعد

مطبوعات بود و این "بگن"، "نگن" های حکومت جدا از تلفن های تهدید آمیز و کنترل کننده تیرها، موضوعات... بود و اضافه بر رهنمودهای مخفی و آشکار دولتی که با لحنی تهدید آمیز به تحدید آزادی مطبوعات می انجامید، آنچه در پی می آید تنها جزئی از این دستورالعمل هاست:

یادداشت های پراکنده از سالهای ۵۵ و ۵۶:

۵۵/۸/۹

رویترا از گویت خبر داده است که یک گروه نظامی گویتی به مدت ۱۰ روز به تهران سفر می کند (قابل چاپ نیست)

۵۵/۱۱/۴

هیچگونه شکوائیه، انتقاد، گلایه چه صراحتا و چه تلویحا در هیچ زمینه ای نباید در مطبوعات به چاپ برسد.

۵۵/۱۱/۲۰

شایع شد دو بیست تن بیسگویت فاسد توسط شرکت معاملات خارجی خریداری شده در بندر عباس معدوم شده (چاپ نشود)

۱۱/۲۶

هیچ خبر، مطلب، مقاله راجع به پرداخت پاداش کارمندان، اضافه کار، کم بودن یا زیاد بودن حقوق، معلمان و حتی کارمندان بازنشسته و دیگر طبقات دولتی و ملی نباید در روزنامه چاپ شود.

راجع به محتوا و آمار و ارقام بودجه بهیچ وجه خبر و مطلب چاپ نشود.

۱۱/۳۰

شخصی به نام محمد پور در یکی از کلا نتریها کشته شد، خبر کلا قابل چاپ نیست.

۵۷/۱/۵

هیچگونه عکس، خبر، مطلب و تفسیری راجع به قتل عام آرامنه قابل چاپ نیست.

۵۷/۱/۷

هیچگونه مطلب، خبر، تفسیر پیرامون تغییر ساعت به هیچ وجه چاپ نشود.

۵۷/۱/۱۷

برادر آقای گنجی وزیر آموزش و پرورش در تهران فوت شده، چون وزیر آموزش و پرورش فعلا در تهران نیست هیچ خبر حتی بصورت آگهی تسلیت و مجلس ترحیم قابل چاپ نیست.

۵۷/۲/۱۲

دیروز بر اثر برخورد یک تریلر با یک مینی بوس در جاده قزوین ۵ کارگر گشته و ۱۲ نفر مجروح شدند، خبر قابل چاپ نیست.

۵۷/۲/۲۰

راجع به اجساد مومیایی حتی یک کلمه خبر و مطلب دیگر چاپ نشود.

۵۶/۴/۲۵

در مورد شیوع وبا در همدان و اطراف که تلفات هم داشته است مطالبی چاپ نشود.

همانگونه که پیشتر گفته شد، نظارت بر مطالب روزنامه‌ها، به زمینه‌های کاملا شخصی نیز کشیده می‌شد، از دهها سندی که در این باره گرد آورده‌ایم، فقط یکی را بدون هیچ تفسیری عینا نقل می‌کنیم: (کلیشهء صفحه ۲۷)  
حضور دائمی سانسور بعنوان جزئی جدائی ناپذیر از فعالیت مطبوعاتی، و تداوم خلل ناپذیر مراقبت دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی، کم‌کم نظامی شکل یافته و حتی مدون شده از "باید"ها و "نباید"ها را پدید آورد. مسئولان مطبوعاتی، و نیز تک‌تک کسانی که دست به قلم می‌بردند، دائما به این "محرمات" نظر داشته، خود را باضوابط محدود کننده آن وفق می‌دادند. این ضوابط عملا به همه چیز مربوط می‌شد:

#### سیاست خارجی:

خبرها و مطالب، حتی از منابع خارجی، که متضمن نفی خانم گاندی یا به نحوی علیه خانم گاندیست چاپ نشود. (۱)

مطالب ضد مائو بعد از این دیگر چاپ نشود. (۲)

#### سیاست داخلی:

راجع به تولیدات نفت زیاد یا کم مطالبی چاپ نشود. (۳)

اداره .....  
شماره .....  
تاریخ .....  
پوست .....



تیس و هجری

محرمانه

روزنامه مستقیم اطلاعات

به پیوست فتوکپی بریده قسمتی از صفحه ۲۰  
روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه ۱۶ دیماه در شماره  
آدمین هجری کتاب ستاره شناسان فرستاده میشود  
خواهشمند است دستور فرمایند نام و نشانی ستاره  
شناسان آگهی مزبور را اعلام دارند.

مدیرکل مطبوعات - دکتر زرنگار

۱۳۴۹/۱۱/۱۶

روبوشت برای اطلاع بد فترکن وزارت ارسال میگردد.

مدیرکل مطبوعات - دکتر زرنگار

محرمانه

اجتماعی:

در انعکاس خبرهای مربوط به انجمن شهر به هیچ وجه به راهنمایی و  
رانندگی اشاره نشود (۴)

رویدادهای جزئی:

خبر خبر گزاریهها در باره تعلق گرفتن جایزه صلح نوبل به سازمان عفو  
بین المللی اصلا قابل چاپ نیست. (۵)

### مسائل فرعی :

در باره سرطان زایی ظروف پلاستیک بهیچ وجه مطلبی چاپ نشود. (۶)

### اشخاص :

هیچگونه خبر و مطلب و مصاحبه با احمد شاملو نباید چاپ شود. (۷)  
در آستانه سالگرد درگذشت فروغ (فرخ زاد) بحث راجع به او به افراط گرفته

نشود. (۸)

از همه این موارد گذشته، دستگاه سانسور رژیم پهلوی حتی بسیاری کلمات ساده را نیز خطرناک می دانست و استفاده از آنها را در مطبوعات ممنوع کرده بود. پس از دستگیری و شهادت خسرو گل سرخی، و موج پنهانی اعتراضی که این رویداد بدنبال آورد، استفاده از واژه گل سرخ، بویژه در روزنامه کیهان، که گل سرخی در آن کار کرده بود، ممنوع شد، تا جائیکه در شعر معروف "صدای پای آب" سهراب سپهری، که در اوائل سال ۵۷ در کیهان چاپ شد، واژه گل سرخ از عبارت "من مسلمانم، قبله ام یک گل سرخ"، حذف شد. تصویر گل سرخ نیز از مراقبت رژیم در امان نبود. روزنامه کیهان برای تبریک سال نو، در آخرین شماره سال ۱۳۵۲ خود، تصویر یک گل سرخ را در صفحه اول چاپ کرد. مسئولان روزنامه و طراحان قسمت گرافیک آن، چندین و چند روز به ساواک فراخوانده شدند تا درباره عمل تحریک آمیزی که کرده بودند جواب پس دهند.

از جمله چندین و چند واژه سانسوری می توان اینها را برشمرد: "کارگر"، "انقلاب"، "سرخ"، "مجاهد"، "شب"، "جنگل" (پس از رویداد سیاهکل در

---

۱- "سخن در حلقه زنجیر" - جواد مجابی - ص ۱۸

۲- همان کتاب - ص ۲۰

۳- همان کتاب - ص ۱۵

۴- همان کتاب - ص ۲۱

۵- از مجموعه اسنادی که توسط ما جمع آوری شده

۶- از مجموعه اسناد ما

۷- کتاب "سخن در حلقه زنجیر" - ص ۱۴

۸- همان کتاب - ص ۲۴

سال ۱۳۴۹)، "چریک"، "ارس" (پس از شهادت صمد بهرنگی در رود ارس در سال ۴۷)، "آزادی"، "زمستان" ۰۰۰۰ (۱)

### خود سانسوری

---

سانسور دائمی و همه جانبه مطبوعات، فضائی از ترس و رعب را تداوم می‌بخشید که بویژه، با گوشمالی‌های گاه و بیگاه، تعقیب و آزار، و دستگیری و بازداشت روزنامه‌نگاران و کارکنان مطبوعاتی وخیم‌تر می‌شد. حضور دائمی سانسور، ضوابط پیچیده آن و بی‌قانونی کلی حاکم بر جامعه و بر مطبوعات، طبعاً هر حرکتی را آسیب‌پذیر می‌کرد و شخص را، حتی بی‌آنکه خود قصد داشته باشد، در معرض ارتکاب "جرایم" مطبوعاتی قرار می‌داد. وجود دستگاه‌های بیشمار کنترل، حساسیت بیش از حد همه مقامات اجرائی، تغییرات دائمی در خطمشی دولت که اغلب تابع تغییر مزاج و روحیه "شاهنشاه" و دیگر سران رژیم بود، و بسیاری مسائل دیگر از این قبیل، بر پیچیدگی ضوابط سانسور، و بر محدود کردن حوزه عمل روزنامه‌نگاران می‌افزود. تا جائیکه هیچ زمینه‌ای از سیاست گرفته تا شعر و نقد کتاب و حتی تنظیم آگهی نمی‌ماند که قابل ایراد و تعقیب نباشد. مجموعه این ملاحظات موجب می‌شد که هر مطبوعاتی خودبخود و بر اثر واکنش در برابر اوامر دریافت داشته، و یا بدلیل ترس غریزی در برابر تنبیهاتی که در انتظار داشت، به نظامی باطنی از "باید"ها و "نباید"ها مراجعه کند که هر حرکت او را، بطور طبیعی و غریزی محدود می‌کرد. این پدیده که اصطلاحاً "خودسانسوری" نامیده می‌شود، بر اثر یادآوریها و تهدیدهای دائمی ماموران رژیم ریشه می‌دواند و عمومیت می‌یافت. چند نمونه از واکنش‌های دستگاه‌های اطلاعاتی در برابر فعالیت حرفه‌ای و شخصی روزنامه‌نگار، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه استفاده از "خودسانسوری" الزاماً بصورت یکی از ابزارهای ضروری ادامه کار مطبوعاتی درمی‌آید.

---

۱ - در زمینه سانسور و مسائل آن، قرائت کتاب "درد اهل قلم" باقر مومنی را توصیه می‌کنیم.

سند زیر، که عینا نقل می‌شود، نمونه گویائی از واکنش دستگاههای نظارت  
رژیم پهلوی درباره خبرنگاریست که صرفا خبری را منتقل کرده است :

شماره .....  
تاریخ .....  
پست .....  
.....



وزارت اطلاعات و جهاد خودی

محرر مایه

به : روزنامه کیهان  
از : اداره کل مطبوعات داخلی  
موضوع : معرفی خبرنگار

خواهشمند است دستور فرمایند ضمن اعلام  
منبع خبر تحت عنوان "شبه و مادر بهبهان" ه نفر اگشت  
که در شماره مورخ ۲۵۳۶/۶/۲۶ آن روزنامه به چاپ  
رسیده است نام خبرنگار مربوطه را نیز به این اداره کل  
اعلام دارند.

مدیر کل مطبوعات داخلی

علیرضا حشمت صمیمی

۲۵۳۶/۶/۲۶

۲۵۳۶/۶/۲۶

گیرنده - مقام معاونت مطبوعاتی

اقدام کننده - مظلومی

رئیس اداره - وین

ماشین نویس - افراز ۲۵۳۶/۶/۲۶

مقابله کننده - اخوان تقوی

محرر مایه

بررسی زمینه‌های روانی خودسانسوری، مسائل و عوارض فردی و اجتماعی آن از مبحث ما بیرون است. تنها به یکی از عوارض خودسانسوری، که ارتباط مستقیم‌تری با بحث ما دارد می‌پردازیم: همه روزنامه‌نگارانی که طرف مصاحبه ما بوده‌اند، بدون استثنا معتقدند که نویسنده‌ای که خود را سانسور می‌کند، بیشتر و بدتر از هر مامور و دستگاه دولتی سانسور می‌کند و هیچکس دیگری باندازه خود نویسنده‌ای که مجبور به سانسور است، مو را از ماست بیرون نمی‌کشد. توجیه این سختگیری و احتیاط مفرط بسیار ساده است: مهمترین انگیزه خودسانسوری ترس است و می‌دانیم که میزان ترس فرد از هرچیز، با میزان ابهام آن چیز و مقدار ناآشنائی فرد با آن، رابطه مستقیم دارد. گفتیم که مجموعه ضوابطی که نظام "محرمات" و "نباید"های مطبوعاتی را تشکیل می‌داد مجموعه‌ای پیچیده، متغیر و گسترده بود، مجموعه‌ای تدوین نیافته که هر مامور ساده، هر مقام و هر دستگاه اداری چیزی بر آن می‌افزود. فرد مطبوعاتی توانائی شناخت کامل همه وجوه این مجموعه را نداشت، در نتیجه به دلیل ترس و به پیروی از گزینه بقای خویش، مجموعه‌ای بس بزرگتر از محرمات را برای خویش مورد نظر قرار می‌داد تا مجموعه "رسمی" را در برگیرد و احتیاط چیزهایی را نیز به آن اضافه کند.

از این گذشته، نقش مامور پلیسی را که در ضمیر هر فرد سرکوب شده و در معرض تهدید، وجود دارد و هر حرکت او را سبک و سنگین می‌کند، نباید از خاطر دور داشت. می‌دانیم که گزینه بقا، و ترس دائمی ناشی از زندگی در محیطی اختناق‌آمیز، فرد را بر آن می‌دارد که ماموری را در ضمیر خود بنشانند که هر حرکت و حتی فکر او را بر اساس ضوابط رسمی و موجود محیط بیرونی واری و داوری کند و فقط اندیشه‌ها و حرکاتی را مجاز بدانند که موجودیت و یا رفاه شخص را به خطر نمی‌اندازد. این مامور پلیس، ویا قاضی، توسط فرد و برای حفظ منافع حیاتی و بقای خود فرد بوجود می‌آید، اما بدیهیست که در نهایت، در جهت منافع نظام حاکم بر محیط پیرامون فرد عمل می‌کند. چرا که، هر چند که توسط فرد بوجود آمده و مامور شده، اما از نظام حاکم بر پیرامون شخص دستور می‌گیرد، چون حرکات و اندیشه‌های فرد را بر اساس ضابطه‌های "قانونی" و "رسمی" محیط می‌سنجد، و فرد را از مجازات‌های تعیین شده توسط نظام حاکم بر جامعه می‌ترساند. بعبارت دیگر، هر فرد، چه بخواهد و چه نخواهد، ماموری



حکومتی را بر ضمیر خود می‌گمارد که در اجرای وظیفه خیرخواهانه پاسدارای از موجودیت و منافع فرد، در واقع بر اجرای قوانین و مقررات اجتماعی و دولتی نظارت می‌کند و نهایتاً، حافظ منافع نظام حاکم است. نیازی به گفتن ندارد که هر قدر منافع و علائق مادی فرد بیشتر و وابستگی او به رفاه و تن‌آسائی شدیدتر باشد، مامور درون او نیز سختگیرتر و بهوش‌تر می‌شود. این مامور همچنین به نسبت فعالیت اجتماعی هر فرد، یعنی به نسبت نزدیکی یا دوری او به مراکز قدرت و صحنه‌های فعالیت سیاسی و اجتماعی، مراقبت‌رو حساستر می‌شود. اگر این ملاحظات را بپذیریم توجیه پدیده خودسانسوری شدیدتر از سانسور رسمی، یعنی شدت عمل "مامور حکومتی" نهفته در ضمیر روزنامه‌نگار، آسان می‌شود: از نظر موقعیت اجتماعی و طبقاتی، روزنامه‌نگاران عموماً وابسته، به قشر میان‌حال و مرفهی هستند که قشر "خرده‌بورژوازی" نامیده می‌شود. این خصلت میانه-حالی یا خرده بورژوائی، بخصوص در سالهای آخر حکومت پهلوی، و بویژه در روزنامه‌های بزرگ و سودده "کیهان" و "اطلاعات" تشکل و انسجام یافت.

از نقطه نظر فعالیت اجتماعی نیز، بدیهی است که روزنامه‌نگاران، در حیطه‌ای فعالیت می‌کنند که از نزدیک، و گاه مستقیماً با دستگاه‌های حکومتی در رابطه است. بگونه‌ای که شرایط کار و فعالیت آنان، بیشتر به شرایط فعالیت کارکنان بخش "عمومی" نزدیک است. هر چند که از نقطه نظر صرفاً اقتصادی، وابسته به بخش خصوصی هستند. بعدها خواهیم دید که چگونه گروهی عمده از روزنامه‌نگاران، عملاً وظایف روزنامه‌نگاری را با وظایف کارمندی بخش عمومی منطبق می‌کنند و با امتیازات خاص روزنامه‌نگاری به دستگاه‌های دولتی رخنه می‌کنند و یا با امتیازات کارمند دولت، به حرفه روزنامه‌نگاری راه می‌یابند.

#### ساخت و پرداخت خبر و عقیده

تداوم مراقبت بر جریان کسب و انتقال خبر و بیان اندیشه - بطور خلاصه، سانسور - طبعاً رشته دیگری از فعالیتهای اطلاعاتی، یعنی تحریف و دستکاری اخبار، و القا و ترویج اندیشه‌های جهت داده شده و از صافی گذشته را بوجود می‌آورد. نظارت بر فعالیتهای فرهنگی، و از جمله مطبوعاتی، برای آنکه هرچه

بیشتر و بهتر به هدف خود برسد، فعالیت مکملی را ایجاب می‌کند که ساختن و پرداختن اخبار جعلی، دستکاری در اخبار واقعی و جهت دلخواه دادن به آنها، تحریف اخبار و القای افکار و اندیشه‌های مورد نظر است. می‌دانیم که سانسور کردن هر خبر یا اندیشه، فی‌نفسه بوجود آوردن یا اندیشه‌ای است که با شکل سانسور نشده خود تفاوت دارد. و در نتیجه، هر خبر یا اندیشه سانسور شده‌ای را می‌توان چیز تازه‌ای دانست که توسط سانسور کننده ساخته شده است. اما منظور ما از جعل و تحریف اخبار بعنوان فعالیت مکمل سانسور، این نیست. آنچه مورد نظر ماست، و در مطبوعات دوران پهلوی - به مانند همه نظام‌های خودکامه - بشدت رایج و مورد استفاده بود، ساختن و پرداختن اخباری کاملاً بی اساس و اشاعه آنها، و یا دادن جهتی گاملاً غیر واقعی به اخباری است که شکل حقیقی آنها با مقدرات و مقررات دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم نمی‌خواند. جعل اخبار، تحریف واقعیتها، و القای اندیشه‌های موهوم بعنوان واقعیتی موجود، در همه نظام‌های غیر ملی و خودکامه معمول و یکی از ابزارهای لازم حکمرانی است. جدائی قطعی هیات حاکمه از توده‌های مردم، تضاد میان خواسته‌های مردم و منافع حکومت را دامن می‌زند و لزوم ادامه سلطه تحمیلی حکومت بر توده‌ها، دستگاه‌های حکومتی را وامی‌دارد که تصویر واقعی خود را تا حد ممکن بپوشانند و تصویری مجازی از نظام حکومتی را ارائه دهند که تضاد کمتری با خواست جامعه داشته باشد. همچنین لزوم مقابله با نافرمانی طبیعی مردم و ایجاب مبارزه با حرکت قهری و گریزناپذیر توده‌ها، هیات حاکم تحمیلی را به استفاده از شیوه‌ها و شگردهای انحرافی مختلفی وامی‌دارد که هدف نهائی همه آنها، تحکیم و تداوم سلطه حکومت است.

بنابراین، "سانسور"، به معنی مترادف آن، یعنی گذراندن هر خبر و اندیشه از صافی "محرمات" نظام حکومتی، به منظور زدودن همه نشانه‌های ناهمخوانی، مقاومت، تحریک و مقابله با نظام حکومتی، به تنهایی کافی نیست. بلکه، همچنین لازم است که حقانیت نظام، بصورت باور عمومی درآید، تضاد اساسی رژیم و توده‌ها دست‌کم فراموش شود، و بالاتر از همه در صورت امکان رژیم بعنوان تنها نظام درخور، یعنی هر چه نزدیکتر به آرمان مردم، قبولانده شود.

بنابراین، وظیفه دستگاه‌های حکومتی تنها این نیست که خبری را بکلی سانسور کنند و یا آن را از صافی بگذرانند (مثلاً حمله دسته‌ای چریکی به یک بانک را یا بکلی سرپوش بگذارند و یا آن را دست‌برد به بانک وانمود کنند). بلکه همچنین باید خبرهائی کاملاً تحریف یا جعل شود ("این اراده شاهنشاه بود که صنعت نفت ملی وبه دست ایرانیان اداره شود") و یا اینکه القای شرایطی مجازی و کاملاً غیرواقعی آنقدر تداوم یابد که بصورت باوری عمومی درآید ("حزب فراگیر رستاخیز"، "ایران در دروازه تمدن بزرگ"، "ایران پنجمین قدرت اقتصادی پس از ژاپن" ...)

در این زمینه، رژیم پهلوی بویژه در سالهای آخر عمر خود، از وسائل ارتباط جمعی و بخصوص روزنامه‌های بزرگ، تا حد امکان استفاده می‌کرد و طبعاً کیهان، بعنوان پرفروشترین روزنامه کشور، یکی از ابزارهای عمده اشاعه واقعیت‌های تحریف شده و جعلی و وسیله القای فکرو مشروط ساختن عقیده توده‌های مردم بود. دستگاه‌های حکومتی، در استفاده از این کاربرد مطبوعات آنچنان افراط کرده بودند که در سالهای آخر رژیم پهلوی، هیچ خواننده‌ای هیچ خبری از روزنامه‌ها را درست نمی‌پذیرفت و نخستین احساس او در برابر هر خبر، بی‌اعتمادی، شک و سوءظن بود. کار افراط به آنجا رسید که خبرهای جعلی حکومت، نه تنها موفق به القای فکر مورد نظر دستگاه به خواننده نمی‌شد، بلکه درست سرنخ آن واقعیتی را بدست خواننده می‌داد که خبر درجهت پرده‌پوشی آن تهیه شده بود. و یا افراط در القای واقعیت‌های فریبنده و آرمانی، حساسیت همگانی را نسبت به واقعیت‌های زنده و رنج‌آور موجود بیشتر می‌کرد. بدینگونه، حتی خبر سرقتی عادی از یک بانک، بعنوان حمله‌ای چریکی بر سر زبانها می‌افتاد و یا سوانح طبیعی نیز، مسئولیت مستقیم دولت تلقی می‌شد. پس از زلزله طیس، شریف امامی، نخست‌وزیر شاه، در مجلس گفت:

"بنده نگران این بودم که بگویند زلزله طیس را هم دولت بوجود آورده

است." (۱)

بدلیل همین بی‌اعتمادی مطلق مردم به تبلیغات رژیم و سیاست‌های آن - و

در نتیجه به اخبار و گزارشهای روزنامهها - بود که در آخرین سالهای حکومت پهلوی و پیش از اوج گرفتن جنبش ضدسلطنتی، صفحه حوادث روزنامهها، پر - خوانندهترین صفحه روزنامهها بود چراکه از رویدادهائی واقعی ( قتل، سرقت، تجاوز . . . ) خبر می داد.

به ذکر چند مثال مشخص در مورد استفاده حکومت از مطبوعات در این زمینه ویا جعل و تحریف اخبار اکتفا می کنیم :

گویا یکی از دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر دست به خودسوزی زده، نام برده اختلال حواس داشته و در صورت استفاده از این خبر، اختلال حواس نامبرده مورد تاکید قرار گیرد ۱۴/۴/ (۵۷) ۰۳۷ (۱)

سلسله مقالاتی تحت عنوان "تاریخ دیکتاتوری اروپا" فرستاده شد، که از روز شنبه باید چاپ شود. (۲)

مقاله‌ای از وزارت دادگستری فرستاده شده درباره سالروز الغای کاپیتولاسیون حتما چاپ شود. (۳)

مقالات درباره خدمات اعلیحضرت رضاشاه کبیر نوشته شود عکس تاجگذاری رضاشاه باید استفاده شود. (۴)

" . . . از وزارت اطلاعات نامه‌ای آورده‌اند و اصرار دارند همین فردا باید چاپ شود . . . نامه‌ایست به امضای شخصی موهوم بنام رشیدی مطلق و علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی" (۵)

#### فساد گردانندگان مطبوعات

دومین عامل عمده‌ای که مطبوعات عمومی سالهای آخر رژیم شاه را به پیروی کامل از خط مشی حکومت وامی داشت و وابستگی مطبوعات به دولت را تا "سخنگویی دولت" پیش می برد، فساد گردانندگان مطبوعات، و همدستی کامل

---

۴ - ۳ - ۲ - ۱ - از " اوامر " روزمره خطاب به تحریریه روزنامهها، که مجموعه‌ای از آن توسط ما گردآوری شده.

۵ - محمد حیدری - فساد و اختناق در ایران - ص ۸۵

آنان با رژیم پهلوی بود. این عامل، بکلی از عامل ترس، که توده مطبوعاتی را علیرغم خواست خویشتن به تطبیق فعالیت خود با خط مشی مجاز دولت و رژیم مجبور می‌کرد، جداست. انگیزه اصلی تسلیم روزنامه‌نگار نیمه حال به مقررات رژیم و قرار گرفتن خواه‌ناخواه او در نظام مطبوعاتی رژیم پهلوی، ناتوانی مادی و تا اندازه‌ای معنوی او در برابر نظام جباری بود که مقاومت فردی در برابر آن چندان بجائی نمی‌انجامید، و مقاومت جمعی در برابر آن نیز، بدلیل همه‌شرایط موجود، بزودی و بشدت سرکوب می‌شد. اما پیروی سران و گردانندگان مطبوعاتی از رژیم، عمدتاً ناشی از ترس نبود، بلکه نتیجه اشتراک منافی بود که به همدستی و حتی همبستگی آنان با رژیم منتهی می‌شد. در حالیکه عامل ترس روزنامه‌نگار عادی و نیمه‌حال را به تسلیم‌پذیری و انفعال در برابر اعمال رژیم پهلوی می‌کشاند. رابطه‌مدیران و گردانندگان مطبوعات با رژیم، رابطه‌ای اساساً متکی بر قبول خط مشی حکومت و فعالیت همراه و همگام با آن بود. بعبارت روشن‌تر، توده مطبوعاتی شرایط حاکم بر مطبوعات را تحمل می‌کرد، حال آنکه گردانندگان کمابیش فعالانه در بوجود آوردن و تداوم آن شرایط سهمی داشتند و در بعضی جنبه‌ها، خود بوجود آورنده آن شرایط اختناق آمیز بودند.

همدستی مدیران مطبوعاتی با رژیم، می‌توانست هم علت و هم معلول وابستگی آنان به هیات حاکم و قشرهای منسوب به آن باشد: در حالت اول، وابستگی رژیم، بدلیل همین وابستگی و بخاطر اشتراک منافع خود با هیات حاکم، به پیروی مطبوعات از مشی حکومت کمک می‌کردند و به گونه‌ای، ماموران حافظ منافع رژیم در جامعه مطبوعاتی بودند. نظری به گروه‌بندی‌های داخل موسسات مطبوعاتی و سلسله مراتب رایج در آنها، بوضوح نشان می‌دهد که بسیاری از وابستگی رژیم و افراد خانواده‌های نزدیک به هیات حاکم، در مدارج بالای سلسله مراتب مطبوعاتی حضور داشته‌اند. و این حضور نه بخاطر تخصص مطبوعاتی آنان، بلکه صرفاً بخاطر همان وابستگی است. در حالت دوم، گردانندگان مطبوعات که به دلیل اهمیت نقش اجتماعی حرفه‌شان، خواه‌ناخواه به محافل بالای حکومتی نزدیک می‌شوند، عموماً برای حفظ موقعیت خود در سلسله مراتب اجتماعی و یا ارتقاء آن، همکاری و همدستی با رژیم را می‌پذیرند و کم‌کم آنان نیز، خودآگاه یا ناخودآگاه بصورت مامورانی گسیل‌شده در جامعه

مطبوعاتی درمی آیند. وابستگی اقتصادی مطبوعات بدولت از یکسو، و اهمیت نقش مطبوعات برای دولت از سوی دیگر، همدستی باحکومت را یکی از شرایط لازم ترقی در سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی می کرد که اکثر گردانندگان مطبوعات به میل آن را می پذیرفتند. از این نقطه نظر، این واقعیت را که "مسعودی" و "مصباحزاده" صاحبان اطلاعات و کیهان، همواره در زمره "رجال" حکومت پهلوی و سالها سناتور انتصابی شاه بودند، نباید تصادفی تلقی کرد. و یا، آن گونه که اغلب عنوان می شد، "رجل" بودن آنان را ناشی از نفوذ طبیعی روزنامه هایشان در اجتماع دانست. همچنین، انتخاب دکتر مهدی سمسار بعنوان سردبیر روزنامه حزب واحد رستاخیز، برخلاف آنچه در محافل مطبوعاتی عنوان می شد، نباید به حساب مهارت های حرفه ای او گذاشته شود.

وابستگی اقتصادی مطبوعات به رژیم پهلوی دو جنبه عمومی و خصوصی داشت. برای توجیه جنبه عمومی این وابستگی کافیسست بخاطر داشته باشیم که موسسات بزرگ مطبوعاتی چون اطلاعات و کیهان، از نظر میزان سرمایه بکار گرفته شده، تعداد کارگران و کارکنان و میزان "تولید" و گردش سرمایه، جزو بزرگترین موسسات بخش خصوصی هستند. تعداد کسانی که بطور مستقیم و غیرمستقیم در تولید و توزیع "فرآورده" های مطبوعاتی شرکت دارند، به دهها هزار نفر می رسد، سرمایه راکد و ابزاری در هر یک از دو موسسه اطلاعات و کیهان، با احتساب "ارزش" نیروی انسانی ماهر، بیش از یک میلیارد تومان است. گردش پول در هریک از این دو موسسه هر ماهه به چند ده میلیون تومان می رسد. موسساتی به این عظمت و اهمیت، طبعاً جزئی از شبکه موسسات بزرگ بخش خصوصی و عمومی بودند که نظام اقتصادی شدیداً وابسته حکومت پهلوی، بر آن متکی بود. و بدیهی است که شرکت در چنین شبکه ای، جبرا به معنی قبول مقررات وابستگی آن، و داشتن سهمی در انسجام و تداوم وابستگی بود. در حالیکه شیوه تولید و ماهیت فرآورده تولیدی موسسات مطبوعاتی، رابطه مستقیمی را میان آنها و دیگر بخشهای صنعتی ایجاد نمی کرد، روابطی از نوع مالی و بانکی، موسسات مطبوعاتی را مستقیماً و از نزدیک به دیگر موسسات بخش خصوصی و عمومی پیوند می داد. و می دانیم که صاحبان روزنامه های بزرگ ایران از سهامداران عمده چند بانک و موسسه بزرگ و زمینداران عمده بوده و در عین

حال با دیگر سرمایه‌داران بزرگ کشور وابستگی خانوادگی داشتند.

جنبه "خصوصی" وابستگی مطبوعات به رژیم، به اهمیت کاربرد سیاسی مطبوعات برای رژیم، و به موقعیت اجتماعی و اقتصادی مدیران مطبوعاتی مربوط می‌شود. درباره اهمیت ارگانهای مطبوعاتی برای رژیمی که رابطه آن با ملت اساساً بر اختناق و مراقبت فکری و عوام‌فریبی متکی است، بسیار سخن گفته‌ایم. این اهمیت، موجب می‌شد که موسسات مطبوعاتی، در میان موسسات صنعتی بخش خصوصی، حالت "سوگلی" را داشته باشند و از مساعدت مالی و ارفاق گسترده هیات حاکم برخوردار باشند. از سوی دیگر، تماس دائمی گردانندگان مطبوعات با کارگزاران رژیم، به نوعی روابط خودمانی منتهی می‌شد که با توجه به همه شرایط موجود، به راحتی می‌توانست به همدستی تبدیل شود. این دو عامل اقتصادی و انسانی، زمینه اصلی جنبه "خاص" وابستگی کارگزاران مطبوعات در نتیجه مطبوعات را به رژیم پهلوی تشکیل می‌دهد.

عامل اقتصادی: یک سلسله وابستگیهای مزدورانه اقتصادی، موسسات و کارگزاران مطبوعاتی را به رژیم پهلوی پیوند می‌داد که علنی‌ترین و "مشروع"‌ترین آن، ارتزاق مطبوعات از آگهی‌های دولتی بود. آگهی‌های موسسات دولتی، از طریق یک سیستم سهمیه‌بندی که ظاهراً بر تیراژ هر روزنامه متکی است، میان روزنامه‌ها تقسیم می‌شود. گذشته از اینکه نفس این سهمیه‌بندی مبتنی بر رابطه جیره‌خواری و مشوق آن است، نحوه تقسیم سهمیه‌ها نیز خواه‌ناخواه با مساعدت‌ها و همدستی‌های دوجانبه، و با میزان خوش‌خدمتی مدیران مطبوعاتی رابطه پیدا می‌کرد. تا جائیکه در باره بسیاری از روزنامه‌های کوچکتر، سهمیه‌بندی آگهی‌های دولتی که تقریباً تنها ممر درآمد روزنامه بود، وسیله‌ای طبیعی برای خریداری مدیران آنها نیز می‌شد. نظری به سند زیر روشن می‌کند که چگونه آگهی‌های دولتی نه برای روزنامه‌های کوچک، بلکه برای موسسه‌ای به عظمت کیهان نیز ممری حیاتی بود، به لحن ملتسانه و نوکروار دکتر مصطفی مصباح‌زاده، سناتور انتصابی شاه و صاحب کیهان دقت کنید:

با توجه به شرایط کلی کشور و همه ملاحظات که پیشتر برشمردیم، به راحتی می‌توان حدس زد که آگهی‌های دولتی چه‌وسیله موثری برای جلب همکاری مدیران مطبوعاتی، و یا برعکس برای تهدید عناصر نافرمان می‌توانسته باشد.

روزنامه  
کشمیر

شماره ۳۶۲۲  
تاریخ ۲۰/۱۰/۱۹۶۲



جناب آقای دارپوش همایون  
وزیر محترم اطلاعات و جهانگردی

محترماً پیرو نامه شماره ۱۶۱۵ مورخ ۳۶/۹/۲۸ همانطور که در نامه فوق تاکید گردید تیراژ روزنامه کیهان در سال ۱۳۵۲ از طرف وزارت اطلاعات و بوسیله موسسه حسابرسی امین مورد بررسی و قیاس قرار گرفت و موسسه فوق کتباً بجزارت اطلاعات در همان موقع اعلام نمود که تیراژ روزنامه کیهان بیش از دو بیست هزار شماره در روز میباشد. در شهریورماه سال جاری که سند پیرو روزنامه کیهان افتتاح شد و بوسیله حسابرسی بحضور شاه آریا مهرباد اشد بعرض معظم لسه رسانید که روزنامه کیهان دارای تیراژ ۳۵۰۰۰ نسخه در روز میباشد و جناب نخست وزیر و شخص آنجناب کیهان با اهمیت تیراژ و تاثیر آن در بالا بردن سطح اطلاعات مردم نسبت به پیشرفت های کشور و قوف کامل در اندر رسماً و کتباً تیراژ فوق را به روزنامه کیهان تبریک فرمودید. بنا تکید بر مراتب فوق، جای کمال تا ساف است که هنوز وزارت اطلاعات بهای آگهی های دولتی را بر اساس تایید کتبی سال ۱۳۵۱ که تیراژ روزنامه کیهان در آن موقع بیش از یکصد هزار شماره تعیین گردیده بود پرداخت مینماید و حال آنکه از سال ۱۳۵۲ پس از تایید موسسه حسابرسی که از طرف وزارت اطلاعات معرفی شده بود و تیراژ روزنامه کیهان را بیش از دو بیست هزار نسخه در روز تعیین و رسماً اعلام نمود حقا و قانوناً بهای آگهی های دولتی باید بر اساس تیراژ بیش از دو بیست هزار نسخه در روز پرداخت گردد و این روش غیر اصولی و زیان بخش هنوز نیز براه روزنامه کیهان ادامه دارد. یقین دارم آنجناب که بخوبی از شرایط بسیار دشوار رد پیرت پیکان مستقیمه مطبوعاتی و هزینه های طاقت فرسای آن اطلاع دارید تصدیق خواهید فرمود که هزینه های فوق العاده ای که در این راه بر موسسه کیهان و آنهم در شرایط نامساعد مالی وارد آمده تا چه حد سنگین بوده است. از آنجناب تقاضا دارم تا تعیین تیراژ جدید روزنامه کیهان که طی نامه شماره ۱۶۲ مورخ ۲۶/۱۰/۶۲ درخواست شده است دستور فرمائید بهای چاپ آگهی های دولتی در روزنامه کیهان بر اساس تیراژ پیش از دو بیست هزار شماره پرداخت شود. از توجه خاصی که در این مورد مبذول خواهید فرمود قبلاً تشکر مینمایم.

دکتر مصباح زاده

۱۴۲۳۲  
۱۳  
اداره کل نشر داخل  
آنچه که برود چه در دفتر نشر اداره کل  
۱۴  
۳۱  
۳۱  
۳۱

گذشته از ممر شرعی و قانونی آگهی های دولتی و دیگر کمک های بانکی،  
گمرکی، اعتباری...، یک سلسله پاداشها و مساعدتهای نقدی و غیر نقدی نیز  
وجود داشت که گردانندگان مطبوعات به فراخور موقعیت و یا به نسبت  
فرمانبرداریشان، از آن برخوردار می شدند.



این پاداشها گاه مستقیم بود و از "هدیه" های نقدی تا هدیه‌های بسیار کلانی چون خانه و ویلا را شامل می‌شد. همچنین همبستگی و رابطه نزدیک مقامات دولتی و گردانندگان موجب می‌شد که این عده از یک سلسله مساعدتها و تسهیلات گوناگون، که اختیار آن در دست مقامات دولتی بود، برخوردار شوند به همین دلیل، بسیاری از گردانندگان مطبوعات، با برخورداری از همین تسهیلات، به مشاغل ثانوی پردرآمدی چون خرید و فروش زمین، اتومبیل، بساز و بفروشی، زمینداری، صادرات و واردات و ... اشتغال داشتند. یکی از دبیران روزنامه کیهان که اکنون فراری است، از همین طریق مقاطعه‌کار برنامه تغذیه رایگان در مدارس تهران شده بود و از قیمت هر سیب یا موز یا لیوان شیری که صبحها به دانش‌آموزان تهرانی داده می‌شد، چند درصدی را از آن خود می‌کرد.

عامل انسانی: نوع دیگری از اشتراک منافع سران مطبوعاتی با رژیم نیز وجود داشت که تاثیر بیشتری بر خطمشی مطبوعات می‌گذاشت و یکی از عوامل فرعی، اما مهم وابستگی مطبوعات به رژیم بود: بسیاری از روزنامه‌نگاران رده بالا، در کنار روزنامه‌نگاری، شغلی دولتی نیز داشتند. از این گروه، عده‌ای با استفاده از مزایای خبرنگاری به موسسات دولتی راه یافته و عده‌ای دیگر، به دلیل کارمندی دولت، در مطبوعات رخنه کرده بودند. این گروه روزنامه‌نگاران مستقیم یا غیرمستقیم، خودآگاه یا ناخودآگاه رابط میان دولت و مطبوعات و یکی از وسایل عملی اعمال نفوذ دولت بر مطبوعات بودند. نظری به مشاغل آنان چه در دولت و چه در جامعه مطبوعات، درستی ادعای ما را تایید می‌کند: عده‌ای از این گروه در ادارات روابط عمومی سازمانهای دولتی کار می‌کردند و در نتیجه مستقیماً با مطبوعات در رابطه بودند، عده دیگر نیز عنوان خبرنگاری مطبوعات در حوزة ای‌دولتی را داشتند که خود نیز کارمند آن بودند در این میان، کم نبودند کسانی که هم خبرنگار روزنامه در فلان وزارتخانه وهم مسئول روابط عمومی همان وزارتخانه بودند. بخوبی روشن است که چنین خبرنگاری، تا چه حد می‌تواند در انتقال نقطه‌نظرهای دولتی به مطبوعات، و یا انطباق فعالیت‌های مطبوعاتی با دیدگاه‌های مورد نظر دولت موثر باشد. (۱)

---

(۱) این، بهترین فرصت برای جواب دادن به یکی از معماهایی است که

در فصل‌های آینده خواهیم دید که چگونه مجموعه این کارگزاران دسته‌بندی نیمه متشکل و نیمه سازمان‌یافته‌ای را بوجود می‌آورد که گذشته از نقش علنی یا ضمنی منطبق کردن مشی مطبوعات با خواسته‌های حکومت، نقش مهم دیگری را نیز در درون موسسات مطبوعاتی، و در رابطه با "توده" مطبوعاتی - روزنامه‌نگاران جزء، غیردستگاهی، مستقل و یا مخالف حکومت - ایفا می‌کرد: این گردانندگان، از یکسو عامل مهارکننده توده مطبوعاتی بودند یعنی یا برای حفظ منافع خود و یا بر اثر ماموریتی که داشتند، آزادی عمل توده مطبوعاتی را محدود یا سرکوب می‌کردند. از سوی دیگر، و باز در جهت حفظ منافع و یا در اجرای ماموریت خود، مانع از آن می‌شدند که توده مطبوعاتی به راس هرم قدرت در داخل سازمان مطبوعاتی نزدیک شود و "وضع موجود" را بخطر اندازد با توجه به همه آنچه گذشت، بدیهی است که احراز سمتهای بالای مطبوعاتی، عموماً بدون تایید حکومت امکان نمی‌یافت، و طبعاً کسانی هم که در این سمتها فعالیت می‌کردند، دائماً تحت نظر سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و با آنها در رابطه بودند. امیر طاهری، سردبیر کیهان، روزی چند بار با مقامات بالای مملکتی - نخست وزیر، وزیران ... - و "ساواک" و وزارت اطلاعات رابطه تلفنی برقرار می‌کرد و در موارد حساس از آنها نظر می‌خواست، هم او، در مقابل، همکاری بسیار نزدیکی در سطح بالا با ساواک داشت، تا جائیکه بعضی از مخالفانش، او را "ایدئولوگ" ساواک می‌دانستند.

سند زیر، درباره تایید صلاحیت دکتر مهدی سمسار (سردبیر اسبق کیهان) برای سردبیری روزنامه رستاخیز، بی‌نیاز از هرگونه تفسیری است

(کلیشه<sup>۶</sup> صفحه<sup>۶</sup> ۴۲)

---

بقیه<sup>۶</sup> پاورقی از صفحه قبل

درباره نحوه نظارت بر کار مطبوعات وجود داشت: بسیاری از مردم اینگونه تصور می‌کردند که ماموری دولتی، از ساواک یا شهرستانی، بعنوان مامور نظارت بر مطالب روزنامه‌ها، در اداره هر روزنامه حضور دارد و هر مطلبی را از نظر می‌گذراند. تا آنجا که از تحقیقات ما برمی‌آید، چنین مامور مقیمی هرگز در اداره روزنامه‌ها وجود نداشته و با توجه به آنچه تاکنون گذشت، بدیهی است که چنین ماموریتی لزومی نیز نداشته است.

خیلی محرمانه



به وزارت اطلاعات و جهانگردی

شماره ۳۴۷۴۴۴  
تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۴  
پیوست

سخت‌نویسی  
سازمان اطلاعات و ارتباطات  
از ساواک

درباره آقای دکتر محمد مهدی سمسار

بازگشت بشماره ۳۷۷/۴/۵۲/۱۰۵۵/۱۳/۹-۵۴/۲  
فعالیت نامبرده بالا بعنوان مدیر مسئول و سردبیر روزنامه  
رستاخیزاران حزب رستاخیز ملی ایران از نظر این سازمان  
بلا مانع میباشد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری  
از طرف

لیدر اطلاعات و ارتباطات

وزیر اطلاعات و جهانگردی

شماره ۵۱۳  
تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۴

اداره اجناس  
۱۳۵۷/۲/۲۴

مستند در پرونده

۱۳۵۷/۲/۲۴  
۵۴/۲/۱۷

خیلی محرمانه

کوشه لیدر  
وزارت اطلاعات و جهانگردی  
۵۲-۱۱۵

سند زیر نیز، گواهی صلاحیت هوشنگ وزیری، سردبیر سابق روزنامه آیندگان است که پیش از قیام بهمن ماه توسط خود روزنامه نگاران آیندگان، تصفیه و اخراج شد. این سند، همچنین نشان می دهد که دستگاه های مستقیم کنترل مطبوعات، فقط ساواک و وزارت اطلاعات نبود، بلکه شهربانی نیز در این کنترل سهمی داشت.

(کلیشه ۶ صفحه ۴۴)

بموجب سند دیگری که در دست ماست و برای صرفه جوئی در جا از کلیشه کردن آن خودداری می کنیم، سازمان امنیت در نامه شماره ۳۴۷/۱۱ تاریخ ۳۵/۱/۱۰ (۵۵) خود خطاب به وزارت اطلاعات اعلام داشته که "بازگشت به ۱۳/۹۹۲۳/۲/۵۲/۳۴۱۳ - ۵۴/۱۱/۱۹ احراز سمت سردبیری روزنامه آیندگان توسط نامبرده بالا (هوشنگ وزیری) دارنده شناسنامه شماره ۲۷۲ صادره ساری از نظر این سازمان بلامانع می باشد".

اوزن ۴۰ گرامی  
شماره .....  
تاریخ .....  
پست .....



وزارت اطلاعات و هماهنگی

## محرمانه

به : شهرداری کشور  
از : وزارت اطلاعات و هماهنگی  
موضوع : سرد بینر و زنامه آیندگان

بازگشت بنامه شماره ۰۱۶۳-۳۰-۰۵۵۲ مورخ  
۲۵۳۵/۳/۱۱، درخواست روزنامه آیندگان مبنی بر  
معرفی آقای هوشنگ (محمد) وزیر، بعنوان سردبیر  
روزنامه مذکور در جلسه مورخ ۲۵۳۵/۵/۶ کمیسیون  
مطبوعات مطرح و مورد تصویب قرار گرفت.

از طرف وزیر اطلاعات و هماهنگی

عطاءالله تدین

۱۳/۲۲۳/۲۵۳۲۵۵

۲۵/۷/۳۱

۱۳/۷/۱۹

## فصل دوم

# مطبوعات در آستانه قیام ضد سلطنتی

### مقاومت - اعتراض - اعتصاب

اکثریت کارکنان تحریری روزنامه‌های بزرگ - و از جمله، کیهان - را نویسندگان، خبرنگاران، خبرنگاران عکاس، عکاسان، طراحان و مترجمانی تشکیل می‌دهند که مجموعه آنان را در این بررسی "توده مطبوعاتی" می‌نامیم. این عنوان، تنها یک اصطلاح قراردادی نیست، بلکه نمایشگر موقعیت "طبقاتی" این مجموعه در بطن تحریریه، و نیز بیان‌کننده نقش بنیانی آن در تقسیم کار مطبوعاتی است (۱)

۱ - باید دانست که در تحریریه مطبوعات، بدلیل سادگی تقسیم کار، سلسله مراتبی بسیار ساده‌تر از سلسله مراتب مرسوم اداری وجود دارد. این سلسله مراتب، کمابیش از سه رده "توده مطبوعاتی"، "دبیران سرویس" و "سردبیر یا سردبیران" تشکیل شده است. توده مطبوعاتی، در روزنامه‌های بزرگ، به چند گروه با عنوان سرویس تقسیم می‌شود: سرویس حوادث، سرویس گزارش، سرویس اقتصادی، سرویس خارجه... در راس هر کدام از این سرویسها دبیر سرویس قرار دارد که به نوبه خود، زیر نظارت سردبیر یا سردبیران است. در دو سال اخیر، در روزنامه‌های بزرگ تهران، شورایی پنج نفره جای سردبیر را گرفت که توسط هیات تحریریه انتخاب می‌شد. اگر میانگین اعضای هیات تحریریه را ۱۰۰ نفر فرض کنیم، تعداد اعضای هر کدام از سه رده بالا، کمابیش بدینگونه است: شورای سردبیری: ۵ نفر - دبیران سرویس: حداکثر ۱۰ نفر - "توده مطبوعاتی" ۸۵ نفر. ("شورای سردبیری" شاید اکنون تنها واقعیتی مربوط به گذشته باشد. زیرا در روزهای از پایان اردیبهشت ۵۹ که این کتاب برای چاپ آماده می‌شد، پس از انتصاب نماینده‌ای از طرف آیت‌الله خمینی برای سرپرستی روزنامه اطلاعات، آخرین "شورای سردبیری" باقی مانده در روزنامه‌های بزرگ منحل شد و سردبیری انتصابی جای آن را گرفت. شورای سردبیری کیهان نیز، در حدود یکماه پیشتر، عینا دچار همین سرنوشت شده بود)

بخش اصلی فعالیت مطبوعاتی، توسط توده مطبوعاتی انجام می‌گیرد. نویسندگان و خبرنگاران و دیگر کارکنان تحریری، تهیه کننده اصلی مطالبی هستند که از مجرای نظارت دبیران سرویس می‌گذرد و پس از نظارت نهائی سردبیر یا اعضای شورای سردبیری، به چاپ می‌رسد. این گردش کار بدان معنی نیست که توده مطبوعاتی، ماده "خام" را در اختیار دبیران و سردبیران می‌گذارد و اینان هستند که آن را می‌پزند و ارائه می‌کنند. نقش کلی گروه اخیر بیشتر حک و اصلاح مطالب، آرایش و پیرایش آن، تنظیم مقدار آن در تناسب با فضای روزنامه، و نحوه ارائه مطالب در روزنامه است. دبیران و سردبیران طبعاً نقش رهبری فعالیت تحریری را نیز دارند و در بسیاری موارد، موضوعی را که باید درباره آن تحقیق شود، و یا سرنخ خبری را که باید تهیه شود، در اختیار خبرنگاران و نویسندگان می‌گذارند، در نتیجه، دبیران و سردبیران، در عین حال که خود عموماً در تهیه مستقیم مطالب دخالتی ندارند، نقش عمده‌ای در جهت دادن به مطالب در روزنامه، بعهد دارند. و همین عامل است که بیشتر از عوامل دیگری چون سابقه کار، مهارت و مدیریت، به آنان اهمیت می‌دهد و هر سازمان و مقام حکومتی را که بخواهد بر کار مطبوعات اعمال نفوذ کند، بسوی آنان می‌کشد.

عنوان "توده مطبوعاتی"، همچنین موقعیت اقتصادی اکثریت اعضای تحریریه، و سهم آن در توزیع درآمد موسسه را مشخص می‌کند. نویسندگان، خبرنگاران و دیگر کارکنان ساده مطبوعاتی، در حالیکه بار اصلی کار را بدوش داشته، تولید کننده اصلی "فرآورده" مطبوعاتی هستند، معمولاً دستمزدهائی اندک دریافت می‌کنند که بویژه در مقایسه با حقوق رده‌های بالای تحریریه، ناچیز است. این اختلاف دستمزد، بی‌آنکه تفاوت موثری را در موقعیت طبقاتی مطبوعاتی‌ها در رابطه با کل جامعه بوجود آورد، در چهارچوب محدود موسسه مطبوعاتی به اختلاف "طبقاتی" قابل ملاحظه‌ای منتهی می‌شود، بعبارت روشن‌تر در حالیکه در طبقه‌بندی کلی جامعه، توده مطبوعاتی و سران تحریریه کمابیش در یک موقعیت مشترک قرار می‌گیرند، در بطن هیأت تحریریه، مناسبات مشخصی از بهره‌کشی و "بیگاری" مشاهده می‌شود که نمونه‌ای بسیار کوچک از مناسبات "طبقاتی" را مشخص می‌کند.

این رابطه "طبقاتی"، یکی از دلایل بوجود آمدن دسته یا گروه مدیران مطبوعاتی است که بنحوی در راس سلسله مراتب تحریری قرار می‌گیرد، و برای حفظ منافع مادی و سیاسی خود، با توده‌های مطبوعاتی در تضاد است. از سوی دیگر، همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، رابطه نزدیک و گاه همدستانه مدیران و گردانندگان مطبوعات با حکومت، زمینه دیگری را برای تضاد میان آنان و توده‌های مطبوعاتی ایجاد می‌کند. و اینجاست که باید در باره موضع گیری کلی توده مطبوعاتی در برابر رژیم پهلوی و شرایط حاکم بر جامعه مطبوعات توضیح داده شود.

دنباله‌روی تقریباً بی‌قید و شرط مطبوعات سالهای آخر رژیم پهلوی از خط مشی دولت، این باور عمومی را، بحق، بوجود آورده که همه کارکنان مطبوعات نیز بی‌قید و شرط دنباله رو و همکار رژیم پهلوی بوده‌اند، همانگونه که کیهان یا اطلاعات "روزنامه‌های رسمی" یا "سخنگوی دولت" نامیده می‌شدند، روزنامه‌نگاران نیز عموماً "دولتی"، "دستگاهی" و یا حتی "ساواکی" تلقی می‌شدند. ظاهر آنچه خانواده مطبوعات، بعنوان حاصل کار خود در سالهای آخر پهلوی ارائه داده، این "بی‌لطفی" مردم نسبت به مطبوعاتی‌ها را توجیه می‌کند. اما گذشته از شرایط مشخصی که در پیش برشمردیم و می‌تواند بعنوان "شرایط مخففه"، ارفاق عده‌ای در حق "متهمان" مطبوعاتی را ممکن کند، به این مسأله اساسی نیز باید توجه داشت که در میان توده مطبوعاتی، همواره هسته‌هایی از مقاومت در برابر رژیم شاه و کارگزاران آن وجود داشته، که گاه و بیگاه فکر دائمی مقابله و حتی مبارزه با رژیم را به فعل درآورده و حرکت‌هایی ولو کوچک و نامحسوس در مطبوعات را موجب شده است.

بدلیل نظارت و فشار دائمی که از خارج و داخل برتحریریه مطبوعات اعمال می‌شد، مقاومت‌ها و مبارزه‌جویی‌های مستقیم و کاملاً علنی، بزودی سرکوب و در نطفه خفه می‌شد و ماموران دولتی و همکاران آنها در داخل موسسات مطبوعاتی، هر حرکت مخالفانه آشکاری را فوراً متوقف می‌کردند. بسیاری از روزنامه‌نگاران، در سالهای آخر حکومت پهلوی به زندانهای طولانی محکوم و یا از نوشتن در روزنامه‌ها محروم شدند. (۱) از این رو مقاومت توده‌های مطبوعاتی در برابر

---

۱ - مطبوعاتی‌ها درباره این عده، اصطلاح "ممنوع‌القول" را بکار می‌برند.



رژیم، برای اینکه بتواند ادامه یابد، حالتی نهانی و عموماً منفی و منفعلانه بخود می‌گرفت. گاهگاهی نیز که شرایط بیرون روزنامه، عامل تحریک می‌شد و یا سست‌تر شدن مراقبت حکومت را در پی می‌آورد، مقاومت‌های جمعی و فعالانه‌تری دیده می‌شد که اعتصاب و کم‌کاری داخلی گروه کثیری از توده‌های تحریری کیهان در فردای کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ تهران نزدیک‌ترین نمونه آن است. این اعتصاب بی‌سر و صدا که بعد مفصل‌تر به آن اشاره خواهیم کرد، تا زمان زلزله طبس در همان‌ماه ادامه یافت. مقاومت منفی عمدتاً بر عدم شرکت در فعالیت مطبوعاتی متکی بود. این نوع مقاومت در حالت جمعی خود، ابتدایی‌ترین شکل اعتصاب یعنی کم‌کاری پنهانی و اعلام نشده، یا حضور در محل کار بدون مبادرت به کار را بخود می‌گرفت. حادثه‌ترین نوع این مقاومت، استعفا و یا ترک دائمی کار روزنامه‌نگاری بود که موارد متعددی از آن در چند سال گذشته مشاهده شده است. مقاومت ضمنی مثبت نیز چه بصورت فردی و چه بصورت گروهی وجود داشت که تداوم آن، کم‌کم به ایجاد شگردهائی حرفه‌ای منتهی شد که روزنامه‌نگاران بوسیله آنها، می‌کوشیدند که پیامهای خود را از شبکه گسترده نظارت دولتی، بگذرانند و بخواننده برسانند. این شگردها، که برای خوانندگان نیز شناخته شده بود، رابطه‌ای نهانی میان روزنامه‌نگار و خواننده را ایجاد می‌کرد که دستگاههای نظارتی قادر به کنترل آن نبودند. از جمله این شگردها استفاده بیش از اندازه از خبرها و مقالات خارجی بود که از یکسو خلاء اخبار داخلی را چشمگیر می‌کرد و از سوی دیگر، مقایسه‌ای دائمی میان شرایط داخلی ایران و شرایط کشورهای دیگر را تحمیل می‌کرد. مقایسه‌ای که خواه ناخواه خامت شرایط ایران را روشن‌تر و حادثه‌تر می‌نمایاند. همچنین پرداختن به موضوعهای ظاهراً کنجکاوانه‌ای که در نهایت، از بی‌عدالتی شدید اجتماعی خبر می‌داد، توصیف میهمانی‌های پرخرج دولتمداران، وصف ریخت و پاشهای نوکیسگان، پافشاری در انعکاس هرچه بیشتر و بهتر حوادث و جنایت‌ها، بهره‌جویی از شعر و داستان و مقاله‌های "غیرسیاسی" و . . . . از جمله این شگردها بود.

علیرغم همه آنچه در توجیه عملکرد توده مطبوعاتی گفته شد، موضع‌گیری و حرکت این توده، براساس پایگاه طبقاتی میانه‌حال (خرده بورژوازی) آن کاملاً منفعلانه و خنثی بود و هیچکدام از گروه کثیر روزنامه‌نگاران مورد پرسش ما

مدعی آن نیست که حتی در محدوده امکانات و شرایط موجود، برای مقابله و مبارزه با محیط اختناق آمیز مطبوعات و اعمال فشارهای حکومتی، مبارزه‌های فعالانه یا سازمان یافته کرده باشد. اکثر روزنامه‌نگاران مورد پرسش ما، چنین موضعی را ناشی از جو کلی جامعه می‌دانند که موضع‌گیری آن در برابر رژیم خودکامه پهلوی، کاملاً منفعلانه، و هسته‌های مقاومت در آن سازمان نیافته بوده. این ادعا تا اندازه‌ای پذیرفتنی است، بی‌آنکه مسئولیت هرکس یا هرگروه در مقابله و مبارزه با اختناق پهلوی را کمتر کند و بی‌آنکه توجهی بر انفعال و سازش کلی جامعه مطبوعات با آن رژیم باشد.

کار مطبوعاتی، بنا به خصلت خود، رابطه بسیار نزدیکی با جریانهای سیاسی و اجتماعی محیط خود دارد و شاید بیشتر و سریع‌تر از هر حرفه دیگری از این جریانها اثر می‌گیرد. همانگونه که اثر آن نیز بر جریانهای اجتماعی دستکم سریع‌تر و بدیهی‌تر است. مطبوعات، هم بعنوان وسیله بازتاب رویدادها و افکار عمومی و هم بعنوان وسیله ارتباطی و ابزار دستکاری در آراء عمومی مستقیم‌تر و سریع‌تر از هر نهاد دیگری با آنچه در جامعه می‌گذرد رابطه ایجاد می‌کند و از آن خبر می‌دهد.

این ارتباط مستقیم موجب می‌شود که مطبوعات یکی از اولین نهادهایی باشد که از تغییرات مساعد یا نامساعد اجتماعی بهره‌گیرد و یا صدمه ببیند، و مطبوعاتی‌ها نیز از اولین گروههای اجتماعی باشند که از این تغییرات تاثیر می‌گیرند. نخستین طعمه هر موج اختناقی که بپاخیزد، مطبوعات و مطبوعاتی‌ها هستند، همانطور که نخستین گروهی نیز که بر اثر جنبش‌های رهائی‌بخش آزاد می‌شود، باز مطبوعات و مطبوعاتی‌ها هستند. هر بار که سیستم پلیسی بدلائل مختلف اجتماعی و سیاسی متزلزل‌تر و در نتیجه خشن‌تر و هارتر می‌شد، فشار بر مطبوعات افزایش می‌یافت. از طرف دیگر، مطبوعاتی‌ها نخستین گروه اجتماعی بودند که حتی پیش از آنکه نشانه‌های سقوط رژیم پهلوی بدیهی و قطعی شود، به آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای دست‌یافتند و شاید از این طریق، سهم قابل ملاحظه‌ای نیز در تسریع جریان جنبش ضدسلطنتی ایفا کرده باشند. تاثیر پذیری مطبوعات از جریانهای اجتماعی، تنها به جریانها و تحولات آنی و موضعی مربوط نمی‌شود و جریانهای کند و کلی، و جو عمومی نیز تاثیر